

سرمقاله

## هویت شهری؛ تجربه زیسته

شادی اسعدی

سرمدیر



غالباً نوشته‌ها برآمده از تجربه زیسته‌ای اصیل و مستقیم است؛ تجربه‌ای حاصل از خاطرات به‌ثبت‌رسیده در گوشه ذهن نگارنده که تبدیل به کلمات می‌شوند. این جستار و کوتاه‌نوشت اما، نه برخاسته از تجربه‌ای زیسته، که ثمره حسرت خاطراتی زیسته است؛ حسرتی که زاییده شنیده‌ها و خوانده‌هایم است، در جست‌وجوی خاطرات آدم‌های دیگر، از مفهومی به نام «شهر». گذشته‌ام را که مرور می‌کنم، خاطره‌ای در پیوند با شهر در آن نمی‌یابم؛ جز تصاویری غبار گرفته و خاک‌خورده از دوچرخه‌سواری‌های عصر روزهای جمعه در کوچه پس‌کوچه‌های محله، با دوستان و هم‌محله‌ای‌های اندکم. آن سال‌ها واژه‌هایی چون «هم‌محله‌ای» یا «همسایه» در زندگی آدم‌ها و روابط اجتماعی‌شان معنا داشت و به وفور به کار برده می‌شد. کثرت این کاربرد حاکی از آن بود که بخش عظیمی از روابط انسان‌ها در ارتباط با مکان و محل زندگی‌شان معنا می‌یافت. این نوع روابط، که در همان سال‌ها رو به نیستی می‌گذاشت، کم‌رنگ و رنگ‌باخته‌تر شد؛ چراکه مکان‌ها، هم در عینیت و هم ذهنیت ساکنان‌شان، تغییر یافتند.

هرچه بزرگ‌تر می‌شدم، مفهوم رازآلود «شهر» حس کنج‌کاوی و کنکاش من را بیش‌تر برمی‌انگیخت. از نقطه‌ای به بعد در گذرم در شهر، خیابان‌ها و کوچه‌ها و پیاده‌روها، تنها محل عبور نبودند؛ بلکه مکان‌هایی بودند از جنس انگیزه‌ای برای جست‌وجو، از جنس حس تعلقی از یاد رفته، همراه با غباری از غم.

هم‌زمان که رشد می‌کردم، نوع نگاهم به آدم‌ها، غریبه و آشنا و مکان‌ها، دیده و ندیده، عمیق‌تر و ژرف‌تر می‌شد. تجسمی که از بزرگی و بی‌انتهایی شهر داشتم، حالا به تصویری محقر با اجزای انسانی اندک بدل شده بود؛ اندک نه در قالب اعداد و ارقام و محقر نه در معنای ساحت و گستره. نقطه اشتراکی بود که همه این اجزاء را، هرچقدر فراوان و کثیر و جای‌جای این پهنه را، هرچقدر عریض و وسیع، به هم متصل می‌کرد و کل واحدی را تشکیل می‌داد. آن نقطه اشتراک، «هویت برآمده از حضور در شهر» بود؛ اتحاد فردیت‌های متفاوت در یگانه مجموعه «شهروندان».

در پیوند این مجموعه است که رابطه با شهر معنا پیدا می‌کند و خاطرات و قصه‌های مردمان در فضاهای شهری خلق و ثبت می‌شود. جزء به جزء بناهای شهر، داستان‌های ساکنان آن را در بر می‌گیرد و با ویران ساختن بناها، همه آن قصه‌ها نیز فرو می‌یاشد.

من رشد کردم و هم‌زمان با رشد کردنم، جای خالی این قصه‌ها ملموس‌تر و نمایان‌تر شد؛ تا حدی که حسرت، به تدریج دریافتم آن نقطه اشتراک میان انبوه آدم‌هایی اندک، به دوران زندگی من قد نداده و متلاشی شده است. تغییر سبک معماری، که از چند دهه پیش آغاز شده بود، به نقطه اوج خود رسیده و اندک مکان‌های باقی‌مانده از معماری سنتی نیز تغییر شکل و حتی تغییر کالبد داده‌اند و شهر تازه‌شکل‌گرفته با سیمایی کریه و نامأنوس، دیگر فضایی برای ساکنانش به عنوان جامعه‌ای انسانی قائل نمی‌شود؛ شهری که در دنیای مدرن امروزی، حالا بیش‌تر خودرومحور است، تا انسان‌محور.

خیابان‌ها، کوچه‌ها و پیاده‌روها، که پیش‌تر مکان‌هایی برای غرق شدن در فضاهای مشترک شهری و تجربه احساس تعلق بودند، حالا به رهگذر و معبر تقلیل یافته‌اند و به قول مترجم «شنیدن شهر»، شهر دیگر مقصد نیست؛ شهر چیزی نیست، جز یکی از صدها محل عبور.

در حوزه مسائل شهری از مفهومی یاد می‌شود، تحت عنوان «ژنوم شهری». واژه ژنوم، که عموماً در ژنتیک و زیست‌شناسی کاربرد دارد، در حوزه مطالعات شهری، همان عنصر مشترک و پیونددهنده شهروندان است. این ژنوم، فضا را به انسان و انسان را به انسان هم‌مکان دیگری متصل می‌کند و در نتیجه، این پیوند، حسی مشترک را در میان جامعه شهروندان نسبت به مکانی که در آن سکونت دارند؛ ایجاد می‌کند.

ژنوم شهر با هویت مشترک شهری، همان اصلی‌ست که در فرآیند پریشان‌حال و پرشتاب توسعه شهری گم شده و از یاد رفته است؛ از یاد رفتنی که ظاهراً عامدانه و برآیند اقدامات ذی‌نفعان است. این افراد، که کیستی خود را (در ماهیت شهروندی) فراموش کرده یا نادیده می‌انگارند، در جایگاه تصمیم‌گیران، سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و مدیران شهری، سازندگان ساختمان‌های بدقواره، طراحان، مهندسان و ... کمر به نابودی هویت شهر بسته‌اند؛ هویتی که همین حالا هم جز پاره‌هایی از بناهایی نیمه‌تخریب‌شده و تک‌درخت‌های کهن‌سال تنها افتاده، چیزی از آن باقی نمانده است. ظاهراً اعتراضات گاه و بی‌گاهمان و بازگویی حسرت تجربه زیسته در شهر باهویت، توان ایجاد وقفه در این فرآیند جنون‌آمیز را ندارد؛ که‌گاه موفقیت‌آمیز بوده و اغلب مغلوب و ناکام.

اما نباید یادمان برود؛ آن قصه‌ها و روایت‌هایی را که خاطرات جمعی پدران و مادران و تاریخ شهرمان را ساخته‌اند. به قول حمید امجد نمایش‌نامه‌نویس در جستار «در ناگزیری از کف‌دادن‌ها، انگار چاره‌ای نداریم جز آن‌که آن‌چه در عینیت از دست می‌دهیم، در خاطره و ذهن باز بسازیم». یادمان نرود که شهر، همان‌جایی‌ست که خاطرات در آن هستی می‌یابند.



نگاه ویژه:

## قصه شهری بی‌قصه

رئیس کمیسیون خدمات شهری و محیط زیست شورای اسلامی شهر مشهد با بیان اینکه هوشمندسازی اولین محور مورد تاکید و زیربنای کار ماست که باید در تمام حوزه‌های خدمات شهری پیاده‌سازی شود، گفت: در این مسیر گام‌های اولیه را برمی‌داریم و امیدواریم در شورای ششم به نقطه قابل قبولی برسیم و رفاه شهروندان را به ارمغان آوریم. حسن کریمدادی با تاکید بر لزوم سرمایه‌گذاری در پارک‌ها و ایجاد درآمدهای پایدار برای مدیریت شهری از این مسیر تصریح کرد: یکی از تاکیدات شورای شهر اختصاص فضای ویژه بانوان در بوستان‌های بزرگ مقیاس سطح شهر است. حداقل ۱۵ پارک باید در ۲ سال اول فعالیت شورای ششم به بهره‌برداری برسد و شاهد اختصاص فضای ویژه بانوان در آن باشیم.

کریمدادی با اشاره به تولید روزانه ۱۶ تا ۲۰ هزار تن خاک و نخاله در سطح شهر گفت: دیگر تاکید ما تدبیر مناسب در این خصوص و بهره‌برداری بهینه از این نخاله‌ها به منظور جلوگیری از هدررفت سرمایه است.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره هشتاد و ششم / نیمه اول بهمن ۱۴۰۰



تحلیل سیمای شهر از منظر هویت‌شناسی در گفت‌وگو با احسان مهدوی؛

## مادری به نام «بی‌چهره»

پیش نداشته؛ چراکه به‌عنوان مثال یک ساختمان تحت تاثیر معماری رومی‌ست و دیگری از ژاپن خط می‌گیرد یا مابین این‌ها غرب‌گرایی شدیدی دیده می‌شود. انگار کارشناسان در سایه حرکت می‌کنند و این فروشندگان مصالح ساختمانی و تابلوسازها هستند که برای هویت شهرمان تصمیم می‌گیرند. درمورد تجربه‌نگاری باید به مطالعات هویت شهری که درمورد پاریس داشته‌ام، اشاره کنم؛ وقتی به

وقتی به پاریس نگاه می‌کنید، انگار تمام بناهای شهری را یک نفر ساخته است. یک معمار واحد به نام موسیو پاریس وجود داشته که نقشه و سنگ بنای تمام معماری این شهر را گذاشته و این سیمایی‌ست که به افراد احساس «شهروندی پاریس بودن» را القا می‌کند.

“

پاریس نگاه می‌کنید، انگار تمام بناهای شهری را یک نفر ساخته است. یک معمار واحد به نام موسیو پاریس وجود داشته که نقشه و سنگ بنای تمام معماری این شهر را گذاشته و این سیمایی‌ست که به افراد احساس «شهروندی پاریس بودن» را القا می‌کند.

بی‌هویتی یا بحران هویت چگونه در چهره شهر نمود پیدا می‌کند؟

دامن شهر، ریسمانی که باید جنگ زد

به خاطر دارم چندسال قبل لوح فشرده‌ای توسط آستان قدس منتشر شد که شامل تمام آرایه‌ها و جزئیاتی بود که در حرم مطهر رضوی دیده می‌شود و آن را در اختیار هنرمندان قراردادند. آن اتفاق بسیار پسندیده‌ای بود که موجب طراحی در زمینه‌های مختلفی شد. هویت یعنی همین جزئیات که بخش‌به‌بخش آن همیشه جزئی از زندگی شهروندانی بوده که با کلیت آن (مکان) زیسته‌اند. در تمام این سال‌ها می‌توانستیم هویت مشهدی بودن را بانمود مدرنی از این آرایه‌ها به مرکزیت حرم در تمام شهر گسترش دهیم؛ مشابه این اتفاق را می‌توان در دوره قاجار مشاهده کرد که در خانه‌هایی از آن عصر در اطراف حرم، به نوعی معماری آرایه‌های بصری حرم را می‌توان در تمام‌شان مشاهده کرد. دقیقاً مثل درختی که ریشه‌هایش در سراسر این خانه‌ها پراکنده شده باشند. در بعدی گسترده، جنگ نینداختن به این مراکز هویتی، بحران‌زا است. عموماً دو عده در شهر مسبب این اتفاق هستند؛ عده‌ای که آن‌قدر به این مرکزیت تقدس می‌بخشند که نمی‌توان از هیچ منظری به آن نزدیک شد و در مقابل عده‌ای که با دوری و فرار از مرکزیت، بین شهر و حقیقت آن فاصله می‌اندازند.

چهره یک شهر باید نماینده تمام اقشار از مستضعف تا ثروتمند باشد، اما متأسفانه باتوجه به عدم خلاقیت، شادابی و توجه به ابعاد مردمی، انتقال محبت و آرامش به شهر توسط جلوه‌های بصری پراکنده در شهر لحاظ نمی‌شود.

“

آن‌چه انسان‌ها را به یک‌دیگر گره می‌زند، در خانه اتفاق می‌افتد و سپس نمودی بیرونی می‌یابد. تربیت نسلی که فردا در خیابان‌ها و کوچه بازارهای‌مان موثرند، می‌تواند این محل تلاقی و گره خوردن وحدت شهروندان را با هویت‌شان گره بزند؛ چراکه این‌ها صاحبان فردای شهرهای‌مان هستند.

شرکت‌های تبلیغاتی رقم می‌زند و این سودمحوری موجب در نظر گرفتن مطلق مسائل اقتصادی در چهره شهر است. هیچ‌کدام از موارد هویت شهری اعم از کاربرد آن در زندگی شهروندی، محل قرارگیری، توجه به ریخت و فرهنگ شهری درنظر گرفته نمی‌شود و سراسر مسائل ماهیتی در سایه این بیلبوردها قرار گرفته و از دیده شدن بازمی‌مانند. با مثالی روشن‌تر می‌توان به نقد وارد شده بر یکی از تلویزیون‌های شهری اشاره داشت؛ محل جانمایی آن در میدان بزرگی بود که اقشار متوسط و روبه‌پایین جامعه پشت چراغ‌های قرمز رنگ آن، سبز شدن را انتظار می‌کشیدند. محتوای تبلیغاتی آن نیز کادری نزدیک و بسته از غذاخوردن اعیانی شخصی را برای تبلیغ رستورانی سطح بالا نشان می‌داد. آیا تنها باید مسائلی چون پوشش و ظاهر بازیگر گزینش شود؟ آن هم درحالی که محتوای تایید شده تبلیغات، توازن شهری را برهم می‌زنند؟

چهره یک شهر باید نماینده تمام اقشار از مستضعف تا ثروتمند باشد، اما متأسفانه باتوجه به عدم خلاقیت، شادابی و توجه به ابعاد مردمی، انتقال محبت و آرامش به شهر توسط جلوه‌های بصری پراکنده در شهر لحاظ نمی‌شود.



سیما و منظر شهری چگونه می‌تواند احساس شهروندی را منتقل کند؟

از دست‌های سیمانی تا خرخره سیمای تاریخی شهر سیما و منظر شهری به معنای تمام تصویری‌ست که ما با چشم‌های خودمان در هنگام تردد می‌بینیم. هزاران تصویر، کلمه و چهره که ممکن است در ارتفاع روی تابلوها یا در سطح بر دیوارها نقش بسته باشند. در مشهد که قدم می‌زنیم، چهره شهر اتفاقاً در نقاطی که از لحاظ بافت تاریخی و سیمای کهن ملی، غنی محسوب می‌شوند، دچار آشفتگی‌ست. در مشهد، کافی‌ست خیابان خسروی را با تامل ببینیم تا این آشفتگی در سیمای تاریخی شهر در سطح بالایی گرفته‌ها و مغازه‌های تجاری مشهود شود. بافتی که قابلیت ستاره شدن را دارد، اما اکنون با تغییر کاربری به‌عنوان انبار عروسک‌فروشی‌ها و مغازه‌ها استفاده می‌شود. گاهی از لابه‌لای دست‌های سیمانی که حنجره دیوار را می‌فشارند، می‌توان کاشی‌های فیروزه‌ای تاریخی یا آجرهای قدیمی را مشاهده کرد که چهره اصلی این محله‌ها در مشهد می‌سازند.

این مسئله وقتی بحرانی می‌شود که از جغرافیای مرکزی شهر به برزن‌های بالایی آن حرکت کرده و از بلوار سجاد و احمدآباد گذر می‌کنیم؛ محله‌هایی که ساختمان‌هایش ارتفاع بیش‌تری نسبت به باقی شهر دارد. آشوب سیمای شهری در این محله‌ها بیش از پیش دیده می‌شود و هیچ فرهنگ قالبی وجود ندارد. انگار که اصلاً این شهر هیچ هویتی از

کرد؛ چراکه اگر آن‌ها را از شهر بگیرد، هویت‌اش را گرفته‌اید.

با ارائه یک تصویر کلی می‌توان تلاقی هویت و شهر را در تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی، زیبایی‌شناسی و در یک کلام زندگی دانست. لهجه‌ها، حیوانات، مشاغل و انسان‌ها یا حتی سنگ‌هایی که همگی در کنار یک‌دیگر شهر را ساخته‌اند، عناصر مانایی هستند که به اصطلاح هنری، امضای شهر و محل

در مشهد که قدم می‌زنیم، چهره شهر اتفاقاً در نقاطی که از لحاظ بافت تاریخی و سیمای کهن ملی، غنی محسوب می‌شوند، دچار آشفتگی‌ست. در مشهد، کافی‌ست خیابان خسروی را با تامل ببینیم تا این آشفتگی در سیمای تاریخی شهر در سطح بالایی گرفته‌ها و مغازه‌های تجاری مشهود شود.

“

مقدمه: هویت شهری، آیینه احوال مردمی‌ست که در یک شهر دارای مسکن قلبی و فیزیکی هستند؛ نمود کلی هویت شهری را می‌توان در این سخن کوتاه کرد که «از کوزه همان برون تراود که در اوست». اعضای یک جامعه اگر حال خوشایند و آرامشی داشته باشد، آن‌را می‌توان در ثبات و هم‌بستگی سیمای اجتماع‌شان دید؛ دقیقاً به همان صورت که اخلاق و رفتارهای مرسوم شهر در پیراهنی که پوشیده است، به نمایش گذاشته می‌شود.

در جامعه‌شناسی سیاسی، پیراهن شهر رسانه‌ای دومنظوره خوانده می‌شود که قدرت‌ها با آگاهی از تاثیرگذاری جلوه‌های بصری بر افکار عمومی، سعی دارند شعار خود را نمایش دهند و هم‌چنین مردم نیز اگر سخنی در جهت تقابل یا توافق با قدرت‌ها داشته باشند، آن‌را در چهره محل سکونت‌شان نمایان می‌کنند.

باتوجه به اهمیت مطالعه هویت شهری، با احسان مهدوی، دبیر جشنواره هنر شهری (استقبال از بهار) مشهد در سال‌های ۹۱ تا ۹۲ و ۹۷ تا ۹۸، مدرس دانشگاه و دانش‌آموخته طراحی گرافیک از دانشگاه هنر تهران، هم‌کلام شدیم تا با مرکزیت شهر مشهد، نمود مفاهیم هویت و زیبایی در شهر را بررسی کنیم.

به‌نظر شما منظور از هویت شهری دقیقاً چیست و تقاطع فرهنگ، هویت و شهر در چه بخشی اتفاق می‌افتد؟

در یک نگاه کلی نسبت به این مفهوم باید گفت که در جهان، هیچ دوتایی شبیه به یک‌دیگر نیستند و این منحصر به فرد بودن و تفاوت ویژگی‌ها، سازنده هویت و تشخیص است. به بیانی ساده‌تر وقتی درختانی از یک نژاد را نظاره‌گر می‌شوید، با آن‌که شاید به نظر شما در ظاهر شباهت بسیاری با یک‌دیگر داشته باشند، اما باطن آن‌ها کاملاً متفاوت است. با دقت در تاریخ نیز در می‌یابیم که شکست و عقب‌افتادگی انسان، زمانی‌ست که فردیت او زیر سوال می‌رود. در این‌بازه زمانی به انسان القا می‌شود که باید شبیه دیگران باشید؛ چراکه شما هیچ تفاوتی نداشته و ندارید.

به‌عنوان مثال در قرون وسطی، الگومحوری مطلق بود که تشخیص را زیر سوال می‌برد. فرزند مریم مقدس الگوی واحدی بود که انسان‌ها برای سعادت، همگی باید عیناً به او شباهت پیدا می‌کردند. در مقابل، آن‌چه موجب بروز و ظهور انسان در لباس پیشرفت و صعود او در قرن بیستم شد، معنا گرفتن فردیتی بود که به بشر امید می‌داد؛ یعنی هرکدام از شما می‌توانید یک مسیح باشید؛ چرا که خالق هردوی شما یک خدا است. پس خالق هویت و غرور انسان نسبت به تفاوت‌هایی‌ست که او را متفاوت از دیگری ساخته است.

هر شهر، شامل جهان وسیعی از اجتماع، تاریخ، اندیشه و زندگی گسترده‌ای‌ست؛ تفاوت این جهان گسترده با جهان شهری دیگر موجب شده تا شهرها شخصیت و هویت منحصربه‌خود را داشته باشند. عوامل بسیاری موجب فرار هویتی شهر از خود می‌شود که دست آخر از خود بی‌گانگی یا از دست رفتن اعتمادبه‌نفس را با خود به ارمغان می‌آورد. راه چاره چیست؟ چاره آن است که حتی به آن دست

امروزه دلیل اصلی حضور بیلبوردها در شهر، چرخه پررونق اقتصادی‌ست که برای شهرداری‌ها و شرکت‌های تبلیغاتی رقم می‌زند و این سودمحوری نتیجه در نظر گرفتن مطلق مسائل اقتصادی در چهره شهر است.

“

عناصر تشکیل‌دهنده هویت شهری که از نظر برخی سخیف یا خجالت‌آور قلمداد شده، باید افتخار



نایب رئیس شورای اسلامی شهر مشهد با اشاره به برگزاری جشنواره فیلم فجر در مشهد، تصریح کرد: مشهد خاستگاه هنرمندان در حوزه‌های مختلف هنری بوده که بنا به شرایط و اقتضائات زمانی از شهر خود مهاجرت کرده‌اند. شورای شهر مشهد از تمامی این هنرمندان دعوت می‌کند که به شهر و زادگاه خود بازگردند و هنر خود را در قالب قالب‌های هنرمندانه که معطوف به هویت شهر مشهد است، بگنجانند.

مهدی ناصحی در بیست‌و‌چهارمین جلسه علنی ششمین دوره شورای اسلامی شهر مشهد اظهار کرد: شهرداری مشهد در ایام دهه فجر با توجه به شرایط کرونا باید اقدامات جدی تری در دست داشته باشد. در ایام دهه فاطمیه شاهد تجربه بسیار خوبی از مشارکت هیات‌های مذهبی و به‌کارگیری ظرفیت آن‌ها بودیم. به همین منظور بهتر است در این ایام پیش رو نیز از ظرفیت و فرصت‌های مردمی بهره ببریم تا ظاهر شهر را متفاوت از سال‌های دیگر رقم بزنیم.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره هشتاد و ششم / نیمه اول بهمن ۱۴۰۰

در گفت‌وگو با مرضیه ترابی مطرح شد:

## «ما خانه به‌دوشان شهری هستیم»

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی آن چیزی که ساخته می‌شود، هماهنگی ایجاد کنند. متأسفانه آن چیزی که در مشهد شاهد هستیم، این است که پیشکسوتان شهر عموماً معماران برجسته‌ای هستند که با دید معمارانه به شهر نگاه می‌کنند و جوانانی

”  
در جامعه امروزی اساساً کسی به فکر ساختن نیست؛ همه به فکر رفتن هستند. ما هویت و هنجارهای فرهنگی را در اینجا جست‌وجو نمی‌کنیم و آن را به دنیا و جایی دیگر حواله می‌دهیم. ما مکان خود را رها کرده‌ایم.

”  
که به عنوان مدیران یا کارشناسان موثر امور شهری کار را به دست گرفتند، عموماً تحصیلات و مطالعاتی غیر از شهرسازی و طراحی شهری گذرانده‌اند. این مسئله باعث می‌شود ما چالش‌های جدی‌ای در حوزه مفاهیم و پروژه‌های شهری داشته باشیم.

فرهنگ، یک دستگاه ارزشی و هنجاری می‌سازد که ما در طول زمان بر اساس آن رفتارهایمان را تنظیم می‌کنیم. حال این‌که ما به عنوان موجود انسانی چه ادراکی از محیط اطرافمان داریم، تابع فرهنگ است؛ چراکه ما در محیط بر اساس این‌که لایه‌های فرهنگی که فیلترها، ارزش‌ها و هنجارهایی در ذهن‌مان شکل داده‌اند، حضور پیدا کرده و آن‌چه از حضور در محیط ادراک می‌کنیم را در ذهن خود پردازش و آن را خوب یا بد قلمداد کرده و به این نسبت، به آن واکنش نشان می‌دهیم. بنابراین فرهنگ، بازتاب سیستم ارزشی نظام اجتماعی است.

اگر معماری قرار است بستری باشد، برای وقوع زندگی روزمره ما؛ باید بتواند به مطالبات ما نیز پاسخگو باشد. این مطالبات از نیازها و جهان‌بینی‌مان شکل می‌گیرد؛ به فرض مثال اگر می‌خواهیم بنایی را بسازیم، قصد داریم آن ساختمان چه نمایی داشته باشد، یا چه شخصیتی از ما را در جامعه نشان دهد. در مثالی دیگر؛ یک مدیر شهری در حوزه تصدی خود تمام انرژی و وقت خود را صرف توسعه تقاطع‌های غیرهم‌سطح می‌کند و مدیری دیگر، به توسعه فرهنگ‌سراها می‌پردازد.

بنابراین وجه عمومی بناها بسیار حائز اهمیت هستند؛ چراکه برای افراد جامعه‌ای که در این فرهنگ زندگی می‌کنند، ارزیابی دیگران و این‌که چگونه در نگاه دیگران دیده می‌شوند، مهم است. از این رو مثلاً در ساخت یک بنای شخصی هم‌چون خانه، نمای ساختمان یا فضاهای عمومی آن مثل اتاق نشیمن و پذیرایی نسبت به فضاهای خصوصی چون اتاق‌های خواب، بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته و پرطمطراق‌تر ساخته می‌شوند. بنابراین معماری ناگزیر به توجه به مطالبات و فرهنگ جامعه انسانیست و این مطالبات ریشه در جهان‌بینی انسان‌ها دارد.

فقدان هویت در معماری، آسیب‌های اجتماعی فراوانی را به بار می‌آورد؛ عدم حس تعلق در شهروندان نسبت به شهر، بی‌توجهی آن‌ها به مشکلات شهری و در نتیجه عدم مشارکت اجتماعی در امور شهری، شاید تنها برخی از نتایج زیان‌آور این فقدان باشد. از نظر شما سیمای شهر چگونه در ایجاد احساس «شهروندی» و حس تعلق و مسئولیت در ساکنان اثرگذار است؟

در سوال شما عباراتی چون «سیمای شهری»، «حس تعلق»، «شهروندی» و... عنوان شد که هرکدام توضیح و تعریف خود را می‌طلبد.

سیمای شهر: ما وقتی در مورد سیمای شهر صحبت می‌کنیم، در حقیقت درباره mental map صحبت می‌کنیم؛ به این معنا که ما در مواجهه با محیط، بخشی از اطلاعات را با حواس‌مان ادراک می‌کنیم. این می‌شود ادراک اولیه و آن بخش عینی ماجرا. از بین همه آن‌چه برای ما عینیت پیدا کرده، بخشی در ذهن ما ته‌نشین شده و باقی می‌ماند؛ این بخش را «ذهنیت» می‌نامیم که مبنای رفتارها، واکنش‌ها و

پایین‌دست را نادیده انگارد، اما در هر حال چیزی که تولید می‌شود، بازنمایی فضای فرهنگی-اجتماعی امروزی ما است.

در جامعه امروزی اساساً کسی به فکر ساختن نیست؛ همه به فکر رفتن هستند. ما هویت و هنجارهای فرهنگی را در اینجا جست‌وجو نمی‌کنیم و آن را به دنیا و جایی دیگر حواله می‌دهیم. ما مکان خود را رها کرده‌ایم. وقتی این نوع دیدگاه در قشر



عظیمی از جامعه نهادینه می‌شود، چگونه می‌توانیم توقع بازنمایی هویتی در معماری و شهرسازی داشته باشیم؟

این تنها مثالی‌ست، از انبوه جریان‌هایی که امروزه رواج دارد. از سویی دیگر نگاه و جهان‌بینی کسانی که داعیه کار معماری دارند، تا حد زیادی تغییر کرده و الزاماً پاسخ‌گو به ساختار معنوی یا فرهنگی جامعه نیستند؛ بلکه بیش‌تر خود را پاسخ‌گوی سرمایه‌داران می‌بینند؛ پاسخ‌گوی این‌که چگونه می‌توان در زمانی کوتاه بیش‌ترین سود را از طریق معماری نصیب مدیریت شهری یا سرمایه‌دار کرد. این مسئله سبب می‌شود که اساساً تمام آن چارچوب‌ها و ساختارهایی که پیش‌تر معماران بر اساس آن کار می‌کرده‌اند، در حال حاضر وجود نداشته باشد.

در حال حاضر ارزش‌ها تغییر کرده‌اند؛ زمانی احترام به همسایه و برقراری رابطه با آن‌ها و با کوجه، میدان، خانه و... ارزش بوده، اما اکنون ارزش این است که چطور بنا سریع‌تر ساخته شود، چطور بیش‌تر توجه مشتری‌ها را جلب کند و چطور سریع‌تر بشود سرمایه مصرف‌شده را برگرداند.

بنابراین هم در میان عاملان پروژه‌ها هم‌چون ساختار قدرت، تکنوکرات و متخصصین و ساختار اریسوکرات و تصمیم‌گیران و هم در میان جامعه و انسان‌های عادی ارزش‌ها متفاوت شده است. از این جهت معماری، به عنوان نظامی که با ساختارهای جاری در جامعه رابطه‌ای تنگاتنگ دارد، متاثر از این ماجرا است.

شاید بشود گفت معماری به نوعی انعکاس‌دهنده فرهنگ و هنر یک ملت است؛ به نظر شما این ارتباط چگونه شکل می‌گیرد و معماری شهری در حفظ یا ارتقای هویت و فرهنگ یک جامعه چه نقشی دارد؟

ابتدا به این نکته اشاره کنم که ما چیزی به نام «معماری شهری» نداریم؛ در پروژه‌های معماری (و نه لزوماً ساخت‌وساز) همواره در طول تاریخ وجهه شهری و این‌که چه مناسباتی را با محیط خود برقرار کنند، مدنظر قرار گرفته است و این جزو ذات معماری و از وظایف آن به شمار می‌رود. پس از انقلاب صنعتی و در دوران مدرن به واسطه رشد سریع شهرها و صنعت ساخت‌وساز، رشته‌های شهری چون مطالعات شهری، برنامه‌ریزی شهری، طراحی شهری و... شکل گرفت. رسالت اصلی این رشته‌ها این است که هم در برنامه و هم در طرح بتوانند بین انبوهی از ساخت‌وسازهای منفرد معمارانه و بین زمینه‌های

بازنمایی اهمیت دارد؛ چراکه از آن مکان‌ها و فضاهای قبل باید چیزی مانده باشد تا بتوان بر اساس آن معیار به بازشناسی برداریم. بنابراین اگر ما در مواجهه با شهرها از میان تمامی لایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سنت‌ها، هنجارها، عرف و... و هم‌چنین لایه‌های فیزیکی چون معماری، فقط به استناد فرسودگی بافت کالبدی یا فرسودگی‌هایی در عمل کرد، بنایی را تخریب کنیم، در این نظام هویتی،



هم تغییرات سریع و بزرگی را در زمان کوتاه ایجاد کرده‌ایم (عناصر تداوم زمانی را از بین بردیم) و هم نقاط ارجاع را در فضا و مکان دست‌کاری کرده و تغییر داده‌ایم. بنابراین در نظام هویتی هردو مولفه تأثیرگذار را ناپود کرده‌ایم.

معماری تلفیقی از دانش و هنر است و همواره با زندگی روزمره، جهان‌بینی و رویکردهای انسان‌ها عجین بوده است. هانس هولاین می‌گوید، «معماری، نظامی معنویست که در ساختمان‌ها تجسم

”  
آن‌چه که امروزه در معماری در حال رخ دادن است، برآیند یک اراده جمعیست و ممکن است یک اراده قوی، اراده‌های کوچک پایین‌دست را نادیده انگارد، اما در هر حال چیزی که تولید می‌شود، بازنمایی فضای فرهنگی اجتماعی امروزی ما است.

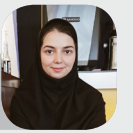
”  
یافته است». بنابراین هر ساختمان، یک شاهد فرهنگیست؛ چه به مفهوم خوب و چه به مفهوم بد. در واقع ساختن، یک کار آئینیست.

معماری در طول زمان تغییر و تحولاتی را تجربه کرده است؛ هر سبک جدید به مرور از دل سبک‌های قبل برآمده و به دلیل تغییر تکنیک‌های ساختمانی، هم مواد ساختمانی و هم جهان‌بینی و وظیفه انسان‌ها نسبت به جامعه خود تغییر پیدا کرده است. تمامی این مسائل سبب شده ما با فرم‌های جدیدی در معماری مواجه شویم. بنابراین ما نمی‌توانیم توقع داشته باشیم چیزی که امروزه ساخته می‌شود، همانی باشد که صدسال پیش ساخته می‌شده است. چیزی که امروزه ساخته می‌شود، برآیند هنجارها، فرهنگ و اراده انسان امروزیست؛ انسانی که هویت خود را در چارچوب فرهنگ و زمانه امروزی تعریف می‌کند.

از این حیث نمی‌توان مشکل آشفتنگی و بی‌هویتی شهرها را تنها به دوش شهرسازان و معماران انداخت؛ چراکه معماری، بازنمایی فرهنگ و هویت جامعه‌ایست که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و اساساً واژه «بی‌هویتی» معنا ندارد؛ زیرا هرچیز بدی هم هویت دارد. بنابراین آن‌چه که امروزه در معماری در حال رخ دادن است، برآیند یک اراده جمعیست و ممکن است یک اراده قوی، اراده‌های کوچک

شادی اسعدی

کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی ۹۷



مقدمه: امروزه در حوزه مسائل شهری، بیش از هرچیز شهر در نگاه هویتی مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌گیرد؛ چراکه این روزها هویت شهر است که بیش از هرچیز در معرض مخاطره و نابودیست. در مصاحبه پیش رو با سرکار خانم مرضیه ترابی، معمار و طراح شهر، از هر دری سخن گفتیم؛ از جزئی‌ترین مفاهیم نهفته در هویت و پیوند آن با شهر گرفته، تا چرایی حفظ بافت‌های قدیمی، بحران‌های مدیریت شهری، معضلات تخریب‌های پی‌درپی، حقوق شهروندی و... .

مرضیه ترابی پس از گذراندن رشته طراحی شهری در مقطع دکتری در دانشگاه شهید بهشتی، از این رشته انصراف داده و به ادامه تحصیل در مقطع دکتری رشته شهرسازی در دانشگاه فنی برلین پرداخت. هم‌چنین ضمن انجام پژوهش‌های آکادمیک با تمرکز بر فضاهای عمومی و شرکت در سمینارهای بین‌المللی، در عرصه حرفه‌ای نیز در حوزه طراحی و برنامه‌ریزی عرصه‌های عمومی از جمله خیابان‌ها، پیاده‌روها، پاتوق‌های شهری و... در تهران و شمال کشور و همین‌طور با تدریس در دانشگاه‌های مختلف، تجربیاتی را کسب کرده است.

همواره یکی از جملاتی که بارها شنیده‌ایم و تنها به جهت تکرار، تبدیل به باوری در گوشه‌ای از ذهن ما شده و معمولاً توضیحی برای آن نداریم، این است که زنده نگاه داشتن بافت‌های قدیمی معماری یک شهر، هویت ساکنان آن شهر را حفظ خواهد کرد. تفسیر شما از این گزاره چیست و به طور کل چگونه هویت و معماری با هم تلاقی پیدا می‌کنند؟

در ابتدا شاید بهتر باشد به تعریف مفهوم «هویت» بپردازیم؛ چراکه عموماً همه افراد تصور می‌کنند درکی صحیح از این مفهوم دارند، اما در عین حال اختلاف‌نظرهایی هم وجود دارد. هویت یا «این‌همانی» یک چیز، بازتاب و تبلور صفات و مشخصات همان چیز است که عمدتاً وجه تمایز آن را با چیزهای دیگر نمایان می‌سازد. این‌همانی یا هویت دو وجه اساسی دارد؛ بازشناسی و تشخیص. در بازشناسی شما با ارجاع به اطلاعات بایگانی‌شده و از پیش موجود در ذهن، از طریق سیستم تداعی، چیرستی پدیده‌ای که با آن مواجه شدید را شناسایی می‌کنید و متوجه می‌شوید در کدام دسته از پدیده‌ها قرار می‌گیرد؛ به فرض مثال تشخیص می‌دهید که پدیده مدنظر، کتاب است یا یک لیوان.

در حوزه بازشناسی بیش‌تر به شباهت یک پدیده با سایر پدیده‌های مشابه و یک ویژگی درون‌گروهی اتکا می‌شود؛ درحالی که در حوزه تشخیص تأکید بر روی تفاوت آن پدیده با دیگر پدیده‌های غیرهم‌سنگ آن است. با تکیه بر مثال ذکرشده، زمانی که متوجه می‌شویم پدیده مدنظر یک لیوان است، ذهن باید تشخیص دهد که لیوان در طول تاریخ همواره تغییر شکل و فرم داده، اما از طریق تشخیص هم‌چنان متوجه این هستیم که لیوان علی‌رغم تمام تغییراتی که پیدا کرده، هم‌چنان لیوان است و ما باوجود تازه‌بودن تمام اطلاعاتی که با آن رویه‌رو شده‌ایم و از قبل در ذهن‌مان وجود نداشته‌اند، هویت این پدیده را درک و شناسایی می‌کنیم. بنابراین زمانی که درباره هویت صحبت می‌کنیم، هم باید امکان بازشناسی داشته باشیم، هم تشخیص.

نکته دیگر این‌که هویت، یک نظام بازنمایی‌ست و به همین جهت مشخصات اصلی آن زمان و فضا است؛ یعنی در تداوم‌های زمانی، ما این مفهوم را درک کرده و در این درک عنصرهای زمان و فضا موثر هستند. بنابراین ما برای نظام هویتی شهر، این دو عنصر را لازم داریم؛ در حوزه زمان: تداوم زمانی؛ یعنی چیزهایی که در طول زمان ثابت مانده، یا تغییرات اندکی کرده یا تغییرات‌شان نه به‌یک‌باره، بلکه بطئی و تدریجی بوده است. به این صورت ما هم‌چنان می‌توانیم یک پدیده را بازشناسی کنیم و بفهمیم که این هویت، همانی‌ست که چندین سال پیش وجود داشته است یا بخشی از آن از گذشته گرفته شده و بخشی دیگر متعلق به امروز است. از طرف دیگر وجود عنصر مکان نیز در این نظام

پیش نشست همایش «چین و آینده نظام بین الملل» با حضور تنی چند از مدیران و مسئولان وزارت امور خارجه، اساتید دانشگاه‌ها و کارشناسان ارشد مطالعاتی مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی به صورت حضوری در محل مرکز مطالعات برگزار شد. در این نشست، این مسئله مطرح شد که رسالت اصلی که چین برای خود تعریف کرده تمرکز کامل بر توسعه داخلی بوده است اما توافقی که از سال ۲۰۲۰ به بعد در حال رخ دادن است، این است که در مواردی، چین آماده است تا چرخه توسعه خود را در ازای تسریع و افزایش تاثیر خود در نظام بین الملل آهسته کند.

براساس اسناد بالادستی چین، استراتژی این کشور برای آینده نظام بین الملل، عدم حرکت به سوی هژمون شدن و رهبری در سطح جهان حداقل در میان مدت است.

چین را با نگاه چینی و نه دیدگاه تحلیلگران غربی و نیز جابجایی قدرت‌های اصلی در نظام بین الملل و پیامدهای ناشی از این امر می‌بایست شناخت و نگریست.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره هشتاد و ششم / نیمه اول بهمن ۱۴۰۰



تخصصی در این زمینه ندارند و جاهای دیگر دنیا را هم ندیده‌اند، تصور می‌کنند این راه‌حل صحیحی است، اما شما نگاهی بیندازید به شهرهای قرون وسطی‌ای اروپا و ببینید ساختار مهار آتش در آن‌جا به چه شکل است؛ آیا از ماشین‌های آتش‌نشانی استفاده می‌شود؟ یا به تولید ابزارآلات دیگر و ایجاد شبکه‌های زیرزمینی و ساختارهای هوشمندانه می‌پردازند؟

ما مدیریت را سخت‌افزاری می‌بینیم، و نه نرم‌افزاری. مدیریت سخت‌افزاری فقط تصور می‌کند، باید خراب کند و از نو بسازد و اصلا فکر نمی‌کند که می‌تواند با برنامه و طرح عمل کند و روی شهروندان هم حساب باز کند؛ یا فکر نمی‌کند که می‌تواند به سمت ایجاد زیرساخت‌های مناسب برود. ما از طبقات منهای یک و دو ... ساختمان‌های مان، که می‌توانند حکم یک پشتیبان را داشته باشند، غافلیم. بنابراین مهم‌ترین معضل ما «ندانستن» است، در سطح بسیار وسیعی؛ از مدیران و کارشناسان تا مردم.

نکته دیگر این است که تحصیل‌کردگان ما نیز که نقاط دیگر دنیا و تجربیات‌شان را دیده‌اند نیز برداشت سریعی از اتفاقات دارند. در جمع‌های تخصصی، همه افراد به آخرین نظریه‌های معماری و شهرسازی آگاهند و راجع به آن به گفت‌وگو می‌پردازند، اما راجع به این‌که چطور می‌شود این نظریات را خرد کرد و به تکنیک‌هایی تبدیل کرد که در ساختارهای شهری و اجتماعی و مدیریتی ما قابل اجرا باشند، تعداد اندکی از این افراد پاسخ و ایده‌ای دارند.

به نظر من صبر و علم‌آموزی باید در ما نهادینه شود و باید بدانیم که باید بیاموزیم و کار گروهی انجام دهیم. شهر چیزی نیست که فقط یک معمار یا شهرساز یا طراح شهر از پس آن بر بیاید. نیاز به هم‌فکری عظیم دارد، باید برای آن زمان اختصاص دهیم و خیلی وقت‌ها، هیچ‌کاری نکردن بهتر از این است که کاری را انجام دهیم که به انواع چالش‌هایی که شهر با آن گلاویز است، موضوع و مشکل جدیدی را اضافه کنیم.

**مدیران شهری ما، مدیران کوتاهمدتی هستند و تمام بودجه و سرمایه و اراده‌شان را برای بازه کوتاهمدتی خرج می‌کنند.**

در پایان باید به این نکته اشاره کنم که هویت این نیست که در همه ساختمان‌های مان کاشی و آجر به کار ببریم و آن را هویت بنامیم. هویت این نیست که بناهای قدیمی را مرمت کنیم و در آن سامور و چند مجسمه پیرزن و پیرمرد و لحاف گل‌دوزی‌شده بگذاریم و بگوییم بنای مان هویت‌مند شده است. هویت بازتاب آن چیزی است که ما آن را زیست می‌کنیم و اگر از این هویت شاک می‌کنیم و آن را بر نمی‌تابیم، باید برگردیم و ببینیم از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، جهان‌بینی و از لحاظ تصمیماتی که می‌گیریم، کجای راه را اشتباه رفته‌ایم و سپس در بخش‌های مختلف از جمله آموزش‌وپرورش، دانشگاه‌ها، نهادهای عمومی، محلات، مدیریت شهری ... شروع به کار در این حوزه بکنیم.

در حال حاضر هرنوع سرمایه‌گذاری در ایران، سرمایه‌گذاری غیرقابل‌تحلیلی است؛ زیرا نرخ تورم و تجربه زیسته معیوب ما انقدر قوی شده و بالا رفته که اغلب ما به این باور رسیده‌ایم که چون کاری آن سودی که انتظار می‌رود را ندارد، بنابراین انجام آن ارزش ندارد. یک نظام اقتصادی لجام‌گسیخته‌ای وجود دارد که من فکر نمی‌کنم هیچ‌کدام از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان دنیا بتوانند با هیچ‌کار نکردن، این همه سود به دست بیاورند که شما در ایران می‌توانید به دست آورید. اگر درک ما از انجام کار ارزشمند و مفید، این باشد، طبیعتاً وضعیت‌مان به همین شکل خواهد ماند. ما نظام سود و سرمایه را در رقم خلاصه می‌کنیم و منفعت جمعی، زیست‌محیطی و درازمدت و ارزش‌هایی که برای نسل‌های بعد به میراث می‌گذاریم، هیچ جایگاهی در معادلات ذهنی مان ندارند.

آخرین حرفی من این است که باید گفت‌وگو کنیم، باید نقد را بپذیریم و به سمت آن حرکت کنیم. با وجود این روند که هرکسی در این خوان گسترده، جیب خود را مملو از پول کند، پروژه‌های دلخواه خود را بسازد و به فکر پر کردن زرومه باشد، هیچ تغییری مثبتی حاصل نخواهد شد.

**به نظر شما چه کسانی را می‌توانیم در رویه تخریب مقصر و مسئول بدانیم؟ و ما، شهروندان عادی شهر، چگونه می‌توانیم سدی در مقابل این مسیر منتهی به ناکجا ایجاد کنیم؟**

مقصر پیدا کردن ما را به جایی نمی‌رساند؛ چراکه موضوع، شخصی نیست که بخواهیم فرد یا افرادی را مقصر بدانیم، بلکه مشکل ساختاری است و شبکه‌ای از مسائل متأثر از هم‌دیگر هستند. اگر ما نسبت به همه عناصر این شبکه حساس نباشیم، نمی‌توانیم کاری را به ثمر برسانیم.

باید یک عزم عمومی جمعی شکل گرفته و روند اقدامات مخرب را کند سازد. همچنین در خصوص ساختارها و رویه طی‌شده بازنگری داشته باشیم و ساختارهای اشتباه را بازسازی کنیم. باید آن‌چه تاکنون اتفاق افتاده را به عنوان وضع موجود بپذیریم و تلاش کنیم همین وضع موجود را بهبود بخشیم؛ نه این‌که بیهوده تلاش کنیم مقصران را، چه حقیقی و چه حقوقی، بیابیم و آن‌ها را به میز محاکمه بکشانیم.

سهم مردم عادی در این رویه بسیار است؛ چراکه اگر اتفاق ناگواری در شهر رخ دهد، بیش‌ترین آسیب نیز گریبان‌گیر مردم عادی است و آن‌ها هستند که باید عواقب و پیامدهای اتفاقات ناگوار را در بلندمدت تحمل کنند. از این حیث باید آگاه‌سازی اتفاق بیفتد. وظیفه آگاه‌سازی عمومی به دوش بدنه‌های تخصصی شهر از جمله معماری، شهرسازی و طراحی شهری است. یعنی ما باید دانش تخصصی خودمان را در قالب محتوایی با ادبیات عامه‌فهم تولید کرده و از طریق مدیاهای مختلف آن را انتشار دهیم. در این زمینه اتفاقات خوبی در مشهد در حال رخ دادن است؛ هم‌چون دفتر تسهیل‌گری و انجمن‌های مردم‌نهادی چون چهارباغ و چهارطبقه. این انجمن‌ها و سازمان‌ها مخاطبانی از قشر مردم عادی دارند. این روندی امیدبخش و خوشایند است که باید ده‌ها برابر بیش‌تر اتفاق بیفتد تا به صورت فراگیر آدم‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و آن‌ها را به لحاظ فکری و درک حقوق شهروندی توانمند سازد. این‌گونه می‌تواند نیرویی در مقابل نیروی پر قدرت سرمایه و نگاه کاسب‌کارانه‌شان پرورش دهد.

از سویی دیگر نهادهای شهری باید تقسیم قدرت کنند. این‌که همه قدرت تصمیم‌گیری به یک صندلی ختم شود، خطرناک است. ما باید در ساختارهای مدیریت شهری مان، نهادهای بینابین داشته باشیم که آرام آرام مطالبات را از کف خیابان به صورت نظام‌مند به اتاق شهردار (به عنوان یک صندلی حقوقی) برسانند؛ و بالعکس. در حال حاضر یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در حوزه نظام شهری با آن روبه‌رو هستیم، این است که مدیران شهری ما، مدیران کوتاهمدتی هستند و تمام بودجه و سرمایه و اراده‌شان را برای بازه کوتاهمدتی خرج می‌کنند؛ در حالی که شهر، یک موضوع درازمدت، پویا و دائم‌التغییر است. شما نمی‌توانید برای یک موجود کهن‌سال، زنده و پویا، تصمیمات چهارساله بگیرید و هیچ تصمیم درازمدتی وجود نداشته باشد و هیچ اراده درازمدتی نباشد که آن تصمیم را عملی کند. هرکس که می‌آید، تمام تصمیمات مدیر قبیل را لغو می‌کند. این آفتی است برای شهر و اجماعی که باید در آن اتفاق بیفتد.

**احساس می‌شود در نگاه بخش عظیمی از افراد جامعه، فرآیند تخریب بافت‌های قدیمی و نوسازی، اتفاقی مثبت تلقی شده و این عدم آگاهی هم شاید به خودی خود خطرناک است و دست در دست طرفداران تخریب به این روند تداوم می‌بخشد. دیدگاه شما در این باره چیست؟**

این مسئله کاملاً درست است. ما خیلی چیزها را نمی‌دانیم و همیشه دنبال راه‌حل‌های کوتاهمدت، پرسود و سریع هستیم و این خطرناک است؛ به فرض مثال به این بهانه که باید بافت قدیمی را در برابر حریق ایمن کرد، شروع به تخریب یک‌سری خیابان‌ها و کوچه‌ها و جانمایی ایستگاه‌ها می‌کنیم تا ماشین‌های عظیم آتش‌نشانی بتوانند در داخل این بافت حرکت کرده و در مواقع بحران سریع‌تر خدمات‌رسانی کنند. طبیعتاً آدم‌های عادی که

جهت اساساً احساس تعلق نسبت به مکان‌ها شکل نمی‌گیرد.

بنابر آن‌چه تاکنون بیان شد نتیجه می‌گیریم که تنها فقدان هویت نیست که باعث عدم شکل‌گیری احساس تعلق و عدم مشارکت‌های اجتماعی در مسائل شهری می‌شود؛ بلکه تمامی عناصر ذکرشده در این بحران دخیل‌اند. در حقیقت هویت ما، این

**عبارت «خانه کلنگی» اصطلاحی است که به واقع در دهه‌های اخیر در شهرسازی کشور شاهد هستیم؛ بافت‌های تاریخی مدام به بی‌رحمانه‌ترین حالت ممکن و به بهانه‌های غیرقابل توجیه تخریب شده و ساختمان‌های مدرن جای آن‌ها را می‌گیرند. چگونه آینده‌ای را برای شهرها، در نتیجه این روند هویت‌زدایی پیش‌بینی می‌کنید؟**

بی‌هویتی‌ست؛ ما خانه‌به‌دوشان شهری هستیم؛ هویت ما این است که ما برای مفهوم محله، بُعد اجتماعی قائل نیستیم. محله برای ما فقط یک کلاس اجتماعی و اقتصادی است و احساس تعلقی به آن نداریم؛ چراکه مرادوادی با آن و همسایه‌های مان نداریم.

به نظر بنده، ما در همان آینده‌ایم؛ شهرهای ما هیچ تفاوتی با یک‌دیگر ندارند. شما به یزد، بوشهر، بجنورد و هر شهر دیگری بروید، اگر از بخش‌های تخریب‌شده و تازه‌ساز شهری عکس بگیرید و این تصاویر را در کنار هم بگذارید، می‌بینید که همه آن‌ها می‌توانند مشهد باشند، بجنورد باشند، یا هر شهر دیگری باشند؛ یعنی ما فرآیند بازشناسی و تشخیص را در هیچ‌کدام از این شهرها رعایت نکرده‌ایم؛ این بناهای ساخته‌شده نه هیچ هماهنگی با زمینه بومی یا زیرساخت‌های طبیعی خود دارند و نه هیچ تناسبی با زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی. به همه‌جا تعلق دارند و به هیچ‌جا تعلق ندارند؛ به قول خانم دنیس اسکات براون، «you go somewhere that is nowhere»؛ شما جایی می‌روید که اسمش ناکجاآباد است.

تمایز هویتی و ساختاری یک چیز است و این‌که در آینده و حتی در حال حاضر نیز معضلات زیادی را ایجاد می‌کند، یک چیز دیگر. به فرض مثال این‌که شما در یک شهر کویری معماری‌ای استفاده می‌کنید که همان نوع معماری را در یک شهر سردسیر یا شهری معتدل به کار می‌برید، می‌بینید که اساساً چه مشکلاتی را در ابتدایی‌ترین زمینه‌ها از جمله انرژی، هم‌سازی اقلیمی ... ایجاد می‌کند؛ چه رسد به لایه‌های عمیق‌تر و هویتی‌تر.

**برخی معتقدند رویه تخریب‌ها، اتفاقی کاملاً عادی و اجتناب‌ناپذیر در دنیای مدرن است و این تغییری است که ناچاریم برای «جهانی» شدن آن را بپذیریم. تحلیل شما در این باره چیست؟**

به نظر من همه این حرف‌ها، یک‌سری کلیشه‌هایی است که رواج یافته است. اساساً چرا باید جهانی شویم؟ و مگر جهانی شدن تنها از راه تخریب است؟ مثلاً کجای اروپای مرکزی تخریب شده؟ با وجود این‌که آن‌ها از ما جهانی‌ترند و در تمامی معادلات اقتصادی، سیاسی، ژئوپلیتیک و ... در جهان نقش محوری دارند. آیا واقعا جهانی شدن به این معنی است که هرچه داریم خراب کنیم و مشابه نمونه‌های خارجی آن را باز بسازیم؟

سوال بعدی که مطرح می‌شود، این است که آیا واقعا چیزهایی که از نو ساخته‌ایم، جهانی‌اند؟ کدام یکی از همین پروژه‌هایی که در بافت اطراف حرم انجام شده، قابلیت رقابت با سایر پروژه‌ها را در سطح جهانی دارند، که فرضاً بگوییم در آن پروژه از تکنولوژی برتر یا یک نوآوری استفاده شده یا پایدار و هوشمند ساخته شده است؟

این کلیشه‌ها تنها از سمت مدیرانی مطرح می‌شود که اساساً فکر و ایده‌ای ندارند و فقط در جلسات شرکت می‌کنند. این افراد تصور می‌کنند که مدیرند، اما رسماً اپراتور ساختار قدرت و سرمایه‌اند. آن‌ها در جلسات‌شان کلماتی را استفاده می‌کنند که بیش از یک پاراگراف نمی‌توانند راجع به آن توضیح دهند و با این کلمات مردم عامه را مرعوب ایده‌های خام خود می‌کنند؛ درصورتی که اقدامات‌شان هیچ بنیان تخصصی، دانشی و خردی ندارد.

تصمیمات بعدی ما می‌شود.

اگر ما در محیطی زندگی کنیم که عناصر عینی آن دائماً دست‌خوش تغییر باشند، دائماً ساختمان‌ها تخریب شده و ساختمان‌های جدید ساخته شده، مدام نام خیابان‌ها تغییر کند و ...؛ چه چیزی قرار است در ذهن ما ته‌نشین شده و باقی بماند؟ دست ما خالی است و آن‌جایی خالی‌تر می‌شود که به یک درک جمعی نمی‌رسیم؛ چراکه در هر حال وقتی در مورد یک موضوع شهری صحبت می‌کنیم، درک، خاطرات، وفاق و ... به صورت جمعی برای ما اهمیت پیدا می‌کنند. برای آن‌که چیزی «جمعی» شود، ما باید برای آن یک تداوم زمانی ببینیم که تک‌تک آدم‌ها بتوانند با آن رابطه برقرار کنند و از یک نسل به نسل دیگر به میراث برسند. زمانی که هرکدام از ما خاطرات جداگانه و اندک داریم، عملاً تصویر جمعی سامان‌یافته و هویت‌مند نیز نداریم و به همین دلیل نمی‌توانیم در جلسات شهرداری، پروژه‌های تحقیقاتی و جوامع محلی‌مان در زمینه سیمای شهری به توافق برسیم.

حقوق شهروندی؛ زمانی که از واژه «شهروند» استفاده می‌کنیم، در حقیقت حقوقی را برای ساکنان شهر قائل هستیم. در ازای این حقوق، انسان‌ها یک‌سری وظایفی را نسبت به شهر دارند. این مسئله نیز محل مناقشه است؛ زمانی که ما، چه در جایگاه مدیر شهری و چه کارشناس و متخصص، با شهرسازی و کالتهی وارد عرصه‌های شهری می‌شویم، یعنی خودمان را وکیل و وصی مردم می‌دانیم و بدون این‌که بلد باشیم کار مشارکتی انجام داده یا به نظره‌های متفاوت احترام بگذاریم، با بلدوزر وارد عمل می‌شویم تا یک چیز خوب بسازیم؛ در این فرآیند، آیا ما به حقوق شهروندی احترام گذاشته‌ایم؟

حقوق شهروندی یعنی این‌که هر شهروندی به

**اگر ما در محیطی زندگی کنیم که عناصر عینی آن دائماً دست‌خوش تغییر باشند، دائماً ساختمان‌ها تخریب شده و ساختمان‌های جدید ساخته شده، مدام نام خیابان‌ها تغییر کند و ...؛ چه چیزی قرار است در ذهن ما ته‌نشین شده و باقی بماند؟**

تنهایی در حوزه زندگی فردی خود و به سبب تعلق به جامعه محلی خود، تربیون داشته باشد و بتواند مطالبه خود را درخواست کند. اما حالا در طی گزارشات می‌بینیم که چطور با جوامع محلی در بافت‌های فرسوده، سکونت‌گاه‌های غیررسمی و ... برخورد می‌شود.

در حوزه وظایف شهروندی نیز به همین منوال است؛ شهروندان احساس تعلقی نسبت به شهر ندارند و برای وظایف شهروندی خود از جمله پاکیزه نگه‌داشتن شهر، تلاش برای بهتر شدن فضاهای زندگی، حفظ امنیت و ... اهمیت قائل نمی‌شوند. در جامعه این‌چنینی حقوق شهروندی تنها به صورت الکن استفاده شده و در حد محتوای کتاب‌ها و جزوه‌ها باقی مانده و در عمل معنایی ندارد؛ حقوق شهروندی زمانی معنا پیدا می‌کند که شهروند تربیون داشته باشد و صدایش شنیده شود.

حس تعلق؛ این احساس دارای وجه مکانی و زمانی‌ست؛ شما زمانی به مکانی احساس تعلق پیدا می‌کنید که لحظات ارزشمندی را در آن سپری کرده و تجربه زیسته نابی را در آن مکان داشته باشید. بنابراین به راحتی از آن مکان دل نمی‌کنید و آن مکان با هر مکانی در هر جای دنیا برای شما متفاوت است؛ به فرض مثال ممکن است بودن در ده‌ها خانه لوکس و شیک را تجربه کنید، اما حس آرامش، راحتی و تعلق را که در خانه پدربزرگ خود داشته‌اید، در آن مکان‌ها احساس نکنید. بنابراین اگر آن بناها را خراب کنند، برای شما اهمیتی نخواهد داشت، اما اگر تصمیم بگیرند خانه پدربزرگ‌تان را تخریب کنند، شما سریعاً واکنش نشان خواهید داد، چراکه شما گذشته خود و تمامی خاطرات، تجربه زیسته، ارزش‌ها و هنجارهای فردی و خانوادگی خود را در معرض تخریب و نابودی می‌بینید.

تحوالاتی که در دوره اخیر در حوزه شهری در حال رخ دادن است، که همه ما دست‌در‌دست هم در آن مقصریم، باعث شده آن‌قدر ما تداوم زمانی را از بین ببریم و مکان‌ها و فضاها را تخریب کنیم و به همین

والدین موثرترین افراد در تشکیل و پرورش عزت نفس فرزندان‌شان هستند. کلام پدر و مادر با بچه‌ها به مرور زمان به کلام درونی آن‌ها تبدیل می‌شود. خیلی مهم است که این کلام چه چیز و چگونه باشد. خیلی افراد شاید در تعریف اعتمادبه‌نفس و عزت نفس این دو را با هم یکی بدانند و تفاوت قائل نشوند. عزت نفس به معنای دوست داشتن خود، حس ارزشمند بودن و باور به خود است. عزت نفس در واقع به کودکان اعتمادبه‌نفس می‌دهد و پایه و اساس روابط کودکان در بزرگسالی می‌شود. زمانی که بچه‌ها کارهای جدید را امتحان و آزمایش می‌کنند، با چالش هم روبه‌رو می‌شوند؛ گاه اشتباه می‌کنند و باز به عقب برمی‌گردند تا یاد بگیرند و رشد کنند. عزت نفس کمک می‌کند تا مراحل رشد را به خوبی طی کنند. والدین در این مراحل نقش مهمی در رشد بچه‌ها و پرورش عزت نفس‌شان دارند. اگر والدین مدام به بچه‌ها بگویند که تو نمی‌توانی، تو از پس آن بر نمی‌آیی و ...، پایه و ریشه عزت نفس بچه‌ها را می‌خشکانند. اگر ما مکرراً به فرزندمان بگوییم: «به تو افتخار میکنم» روزی هم می‌رسد که خودش این را به خودش می‌گوید؛ و بالعکس.



## ایجاد تغییر با عبور از مرحله «دانستن» به «فهمیدن»؛

### این گوی، اما کجاست میدان؟

راهکارهایی که از راه دانستن به دست آورده‌ایم و میدانی به اسم زندگی. از اینجاست که مرحله «فهمیدن» شروع می‌شود. باید مدام با این گوی در فرصت‌هایی که میدان زندگی به ما داده است،



بازی کنیم تا دست‌مان بیاید که این گوی، مناسب کدام بازی‌ست و چه موقع کیفیت ما را در بازی بهتر می‌کند و بُرد بیشتری برایمان به ارمغان می‌آورد.

و توسط ذهن هشیارمان کسب می‌کنیم. آن بخش از ذهن که مسئول درک مسائل پیچیده و جدید است، بخشی‌ست که عملیات دانستن را انجام می‌دهد. اما با به چالش کشیدن آن‌چه در مرحله دانستن آموخته‌ایم، توسط تجربه‌های مکرر در زندگی، وارد مرحله جدیدی می‌شویم که به آن «فهمیدن» گفته می‌شود. این فهم در ذهن ناهشیار ما می‌ماند و هرگاه که با تجربه‌ای مشابه مواجه شویم، می‌توانیم از آن راهکارهایی که در طی فرآیند فهمیدن در ما نهادینه شده، به طور شهودی استفاده کنیم تا برای حل مسائل روزمره، همیشه راه‌حلی در دست داشته باشیم. حال با تشخیص تفاوت بین این دو مفهوم، مشخص می‌شود که چرا نمی‌توانیم از دانسته‌هایمان در عمل استفاده کنیم و کیفیت زندگی‌مان را بالا ببریم؛ چون ما شجاعت تبدیل دانش به فهم را نداریم. درست شنیدید شجاعت! دانستن و به دست آوردن «دانش» اولین و سهل‌ترین مرحله تغییر است؛ بعد از آن ما می‌مانیم و گوی و میدان، گویای از



الناز ابوالحسنی

کارشناسی روان‌شناسی ۹۹

اگر هنگام عبور از روبه‌روی یک کتاب‌فروشی، نگاهی به ویتترین آن بیندازید، امکان ندارد که کتابی با موضوع رشد و توسعه فردی در اولین نگاه به چشمتان نیاید. عناوینی مثل «خرده عادت‌ها»، «هنر همه فن حریف شدن در احساسات»، «بهترین خود»، «عادت‌های اتمی» و بسیاری دیگر از این دست عبارات ترغیب‌کننده روی جلد کتاب‌ها به طرز وسوسه‌انگیزی ما را در دام خرید و خواندن‌شان می‌اندازد. اگر بخواهیم با خود صادق باشیم باید اقرار کنیم که حداقل یک‌بار در این دام افتاده‌ایم و کتاب خودیاری خریده و مطالعه کرده‌ایم. ولی سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا این مطالعه، زندگی ما را به سمت بهتری سوق می‌دهد؟ آیا توانسته‌ایم بعد از دوپست، سی صد صفحه خواندن «هنر همه فن حریف بودن»، واقعا همه فن حریف شویم؟ تأثیر مطالعات این‌چنینی بر ما چقدر بوده است؟

ابتدا لازم است مفهوم دو کلمه «دانستن» و «فهمیدن» را از هم تفکیک کنیم؛ چراکه نکته طلایی و راه حل مسئله در تشخیص همین تفاوت نهفته است.

«دانستن» همان دانشی‌ست که ما آن را از طرق مختلف مثل کتاب، مقالات، مستندها و... فرا گرفته

## المان‌های شهری در نگاه روان‌شناسی؛

### نمادهای هویت‌مند و حس «در مکان بودن»

که شهروندان از سلامت ذهنی و روانی بیشتری برخوردار باشند، می‌توانند سطح روابط انسانی و اجتماعی خود را نیز ارتقا دهند. البته باید در نظر داشت که رابطه انسان و محیط، رابطه‌ای متقابل است. فضای ساخته شده توسط انسان، هنگامی ارزش می‌یابد که تعلق و امنیت را در قلب او زنده کند و در واقع همان‌طور که نمادها برای مردم معنای مشترکی خلق می‌کنند، فضای شهر نیز در رابطه با مردم است که معنا پیدا می‌کند. بی‌شک تعلق داشتن به مکان، یک نیاز هویتی غیرقابل انکار است. فرآیند خلق خاطره و تداعی خاطره نشان‌دهنده تعامل فرد و محیط است. فضا باید هویت قابل ادراک، قابل شناسایی و به‌یادماندنی و نمایان داشته باشد تا بتواند حس «در مکان بودن» را ایجاد کند. در واقع هویت هر مکان، نه تنها به شکل ظاهری آن، بلکه به محتوای معنایی و هویت استفاده‌کننده آن نیز مرتبط است. خاطره جمعی، به این معنا که به پدیده‌هایی اشاره کند که حس وحدت را به جامعه تزریق کند؛ در مکان‌هایی که باتوجه به فرهنگ و آداب خاص هر منطقه از المان‌های معنادار بهره برده است،



و اطمینان داشته باشد. معمولا طرح‌های آشنا و مانوس، می‌تواند احساس لذت و تعلق بیشتری را برای بینندگان به وجود آورد. طراحی فنی و متخصصانه فضای شهری هم‌چنین می‌تواند زمینه‌های رشد شخصیتی و احساس رضایت از زندگی را در افراد ایجاد کند و هنگامی



الناز عباسیان

کارشناسی حقوق ۹۸

یکی از ارمغان‌های زندگی شهری و رشد مدرنیته، المان‌هایی‌ست که در بخش‌های مختلف شهر به چشم می‌خورد. المان‌های شهری نه تنها نقش مهم زیباسازی محیط را به عهده دارند، بلکه این نمادها با تلفیقی از هنر، معماری و فرهنگ می‌توانند بر سطح کیفیت زندگی شهروندان تأثیر بگذارند. ارزیابی و ادراک انسان از وضعیت زندگی خود، از منابع مختلفی تغذیه می‌شود. یکی از این منابع، حس بینایی‌ست. در واقع یکی از محرک‌های اصلی روان، حس بینایی به شمار می‌رود و اکثر اطلاعاتی که ما با آن‌ها سروکار داریم از طریق چشم‌ها به جریان می‌افتد. نمادهای شهری علاوه بر هویت بخشی به فضاهای شهری می‌توانند با انتقال پیام‌ها و مفاهیم مختلف، بر سلامت روانی شهروندان تأثیر بگذارند. اشکال و رنگ‌های دریافتی از محیط اطراف می‌تواند در انسان احساس آرامش و امنیت یا به عکس، احساس افسردگی و اضطراب ایجاد کند. انتظار می‌رود نمادهای شهری با خارج کردن شهر از یک‌نواختی، باعث تسکین روان و آرامش انسان خسته از کار و تلاش روزانه شود و احساس مطلوبی را در مخاطب ایجاد کند، اما در عصر حاضر، طرح‌های مدرن، اشکال شلوغ و پیچیده و رنگ‌های گرم و تند، جایگاه ویژه‌ای در معماری شهری پیدا کرده است؛ بدون توجه به این‌که این طرح‌ها تا چه

می‌تواند به مرور زمان در ساخت هویت اجتماعی نقش داشته باشد. به بیان روشن‌تر، فضای شهر باید یادآور حیات زیسته ساکنانش باشد. شهر و تمام اجزای تشکیل دهنده‌اش می‌تواند بستر تولید ارتباط میان مردم و گذشته فرهنگی آن‌ها باشد. ویژگی‌ای که با یک‌دست‌سازی فضاهای شهری در سرتاسر دنیا، اندک اندک کارکرد خود را از دست می‌دهد. با توجه به آن‌چه گفته شد، لازم است علاوه بر توجه به جوانب فرهنگی، اجتماعی و زیباشناسی نمادها به جنبه روان‌شناختی آن‌ها نیز توجه شود. بدین ترتیب، این هنر طراحان و متخصصان میلمان شهری‌ست که با طراحی صحیح و استفاده به‌جا از عناصر و رنگ‌ها، ضمن به وجود آوردن زیبایی‌های بصری، به سلامت ذهنی و روانی مخاطبان و آرامش‌بخش بودن محیط نیز توجه کافی داشته باشند. \*در یادداشتی که خواندید از منابع ذیل استفاده شده است:

۱. قاراخانی علیرضا، هاشمی زهرا، نوایی مرتضی؛ بررسی رابطه بین روانشناسی محیط و طراحی شهری در معماری منظر، تابستان ۱۳۹۰.
۲. شمس مجید، مرادی خدیجه؛ مبلمان شهری و تأثیر آن بر سلامت روانی (نمونه مورد مطالعه شهر ملایر)، زمستان ۱۳۹۳.
۳. رحمانی فیروزجاه علی، سهرابی سعیده؛ بررسی جامعه‌شناختی رابطه بین مبلمان شهری و کیفیت زندگی، مطالعات جامعه‌شناختی شهری، سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۲۰۰-۱۷۹.
۴. cityview.ir/what-is-an-urban-element

## توسعه تکنوکراتیک و جای خالی «روایت شهر»

از داستان و روایت هستند و اساساً ارزش فضاهای شهری به همین داستان‌ها و آمدوشد آدم‌ها است، اما در شهرهای ما این روایت‌ها نادیده گرفته می‌شوند و سینه‌های پر از خاطره به خاک سپرده می‌شوند و آب از آب تکان نمی‌خورد. این می‌شود که برای نمونه، محدوده پیرامون حرم با هزار سال قدمت و هزاران داستان و خاطره، با خاکی که محل آمدوشد بزرگان و نام‌داران و اهالی شهرهای ریز و درشت این کشور بوده است، مغازه‌ها و بازارهایی که هزاران لهجه و مواجهه و اتفاق را تجربه کرده‌اند و خاطره‌ها در دل خود دارند، «بافت فرسوده» لقب داده می‌شود و به‌طور کامل تخریب می‌شود و به‌جای آن پاساژهای بی‌مصرف و هتل‌های گول پیکر ساخته می‌شود که امروز نیمی از آن‌ها

باشد، محل زندگی «آدم‌ها» است و این آدم‌ها هر کدام داستان خود را دارند. در فضای شهر است که داستان‌های آدم‌ها به هم گره می‌خورد و به تدریج و با گذشت زمان، «تاریخ» شهر را می‌سازد. تاریخ جشن‌ها و آیین‌ها، انقلاب‌ها، مکان‌ها، فقرها و ثروت‌ها. «توسعه» آن‌طور که مدیران شهری امروز ما آن را می‌فهمند، چیزی‌ست خالی از تاریخ؛ خالی از روایت. اساساً در این توسعه، تاریخ و روایت، فاقد ارزش است و آن‌چه ارزش‌مند است، برج‌ها و خیابان‌ها است. درحالی‌که بسیاری از مغازه‌ها و خانه‌ها و کافه‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌های این شهر و حتی بسیاری از مال‌سازی‌ها و طرح‌های توسعه و خیابان‌کشی‌ها، پر

## ادامه از نگاه ویژه



علی محمدزاده

دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه ۹۷

شهرهای امروز ما، بیش از آن‌که «هویت» داشته باشند، خیابان و تقاطع غیرهم‌سطح و برج‌های ریز و درشت دارند. اساساً در نگاه اداره‌کنندگان شهرهای ما، «توسعه» همین ساخت‌وسازها است. سند افتخار مدیران شهری افتتاح پل و جاده و بزرگراه است و هر چه تعداد سطح‌های تقاطع غیرهم‌سطح‌اش بیشتر، افتخار بزرگ‌تر! این می‌شود که «شهر» تقلیل می‌یابد به مشتکی آهن و سیمان و آسفالت؛ یعنی کالبد محض! غافل از آن‌که این «کالبد» بدون «روح»، فاقد ارزش است و روح شهر، داستان‌ها و «روایت»‌های شهر است. شهر پیش از آن‌که محل آمدوشد خودروها

خالی‌اند! روستاهای قدیمی این شهر، مثل «قلعه وکیل‌آباد» و «قلعه خیابان» و «قلعه آبکوه» هم با برجسب بافت فرسوده، درگیر فرآیند تملک و تخریب می‌شوند و اساساً هویت آن‌ها فراموش می‌شود. حتی راجع به روایت‌ها و داستان‌های بخش‌های تازه‌توسعه‌یافته شهر نیز چیزی شنیده نمی‌شود؛ گویی بلوار سجاد یا هاشمیه تاریخ و هویتی ندارند. باید شهر را «روایت» کرد. درباره فضاهای کوچک و بزرگ، قدیمی و جدید این شهر «موسیقی» و «پادکست» و «فیلم» و «قصه» تولید کرد. باید تاریخ شهر را در قالب «نمایشگاه» و «تئاتر» و «سینما» به تصویر کشید و داستان هر خیابان و محله را به نقل از مردم‌اش، بر سر در آن حک کرد. باید به توسعه‌ای مجال خودنمایی داد که با روایت‌های شهر سازگار باشد.

## عکس‌هایی از زندگی خصوصی پیکاسو افشا می‌شود

دوست «پابلو پیکاسو» مجموعه‌ای از عکس‌هایی که از زندگی خصوصی این هنرمند به ثبت رسانده را به موزه «الیزه» در سوئیس اهدا کرد. عکس‌ها که زندگی «پیکاسو» تا زمانی که او در سال ۱۹۷۳ در سن ۹۱ سالگی درگذشت را به تصویر می‌کشند توسط «دیوید داگلاس دانکن»، عکاس آمریکایی جنگ و دوست این هنرمند، به ثبت رسیدند. این مجموعه عکس‌ها فقط بخش کوچکی از ۲۵,۰۰۰ تصاویری است که توسط این عکاس به ثبت رسیده است. «دیوید داگلاس دانکن» برای نخستین بار در سال ۱۹۵۶ و در «کن» با «پیکاسو» ملاقات کرد.

احتمالاً «پیکاسو» هنرمندی محسوب می‌شود که بیشتر از هر هنرمند دیگری از او عکاسی شده است، با این حال «دانکن» مدعی بود این هنرمند هیچ‌گاه درخواست نکرد برای عکاسی ژست بگیرد. به گفته «دانکن»، این هنرمند به او می‌گفت: «من نقاشی می‌کنم، تو عکس بگیر». «دانکن» عکس‌ها را با دوربینی ثبت می‌کرد که صدایی تولید نمی‌کرد، بنابراین «پیکاسو» می‌توانست بدون حواس‌پرتی مشغول نقاشی شود.



## نقد و بررسی نمایش «مضحکه شبیه قتل»؛

# اقتدارِ فرم، اُبَهِتِ مضمون

ماوایی برای خسب و فراغ هستند که به صورت اتفاقی به قلمروی دو بیوه ناصرالدین‌شاه «عزیزالسلطنه» و «جان‌جان خانوم» راه پیدا می‌کنند. سواى درایت‌های به‌سزای متن، اجرای سال نودوچهار نمایش‌نامه هم ساخت و پرداخت خوش‌نقشی را در ظرف کم‌دی موقعیت-شخصیت عیان می‌سازد.

در همین باب، «مضحکه شبیه قتل» بیانی سر راست و بی‌شیله پیله دارد و بر خلاف سایر نمایش‌های سخیف کم‌دی، که پیش‌بردم درام را تماما

رمز توفیق و خوش‌ساخت خوانده‌شدن «مضحکه شبیه قتل» هم در همین پرداخت‌های گروتسکی و متضاد تعریف می‌شود. فی‌الواقع مولف اثر با پاشیدن رنگ «تضاد» و «گروتسک» بر پیکر درام، سیر روایی نمایش را در دو قلمروی «موقعیت» و «شخصیت» قائم بر ظرفی فکاهی و مطایبه‌آمیز پرداخت نموده و هم‌زمان شکل‌گیری کنش‌های خوش‌کارکرد دراماتیک را نیز در دستور کار قرار داده است.

صحنه آغازین نمایش، در پرداخت مصائب دو شخصیت «هرکی‌باش‌خان» و «آقا مردک جان» همراه با مقدمه‌چینی فصل تقابل بیوگان ناصرالدین‌شاه ارائه می‌شود: مستراح‌دار و نوکرش، که از بابت هرج‌ومرج‌های پسا ترور شاهنشاه آواره گشته‌اند، به خانه «اختر مقوا»، همسر «هرکی‌باش‌خان»، آمده‌اند تا ساعاتی چند بخسبند. اختر بانو، که سکه شاه‌اش درون چاه مستراح گیر کرده، جواز اتراق شوهر و نوکر ایشان را در ازای درآوردن سکه شاه‌اش شرط می‌کند. باری، سکه یافت نمی‌شود و «هرکی‌باش‌خان» و «آقا مردک جان» آلاخون والاخون به دل تاریکی شب ره می‌سپارند.

در صحنه‌های قلاب، درام با خط روایی منتسب به بیوگان ناصرالدین‌شاه هم‌پوشانی می‌شود؛ مرگ ناصرالدین‌شاه، عیال ایرونی ایشان «عزیز السلطنه» را بر آن داشته تا به‌منظور پاسداشت یاد همسر مرحومش، تعزیه‌ای را ترتیب اثر دهد. از سوی دیگر همسر فرنگی شاه هم برپایی یک مضحکه تمام و کمال را در سر می‌پروراند.

بخش قابل توجه‌ای از بار دراماتیک نمایش در همین نقطه و از تضاد و تقابل میان دو بیوه ناصرالدین‌شاه شکل می‌گیرد؛ فی‌الواقع سیر روایی درام با وام گرفتن از همین جدال و برهم‌کنش مدیوم‌های شخصیتی ناهم‌سان بیوگان، کنش‌های متضاد غم (دلهره یا انزجار) و خنده (طنز و مطایبه) را به‌طور هم‌زمان به ساحت دیدگان مخاطب عرضه می‌کند. بدین منظور جهان داستانی نمایش، جهانی آینده از کنش‌های پریشان و از خود بیگانه است؛ جهان مطایبه‌آمیزی که از چشم‌اندازی بسی تلخ و عمیق پرداخت می‌شود و در یک چنین جهانی‌ست که ضدیت نگرش دو بیوه مزبور، تقابل دو رسته «مدرنیسم» و «سنت» را در ظرف مضمون جای می‌دهد؛ هرچند با نگره انتقادگونه خرد و کمینه.

بگومگوهای «جان‌جان خانوم» و «عزیز السلطنه» عملاً به‌سان محاکاتی‌ست از اعمال، اطوار و اخلاق زشت سطوح فکری پایین دستی، که در نهایت موجب ریشخند و استهزاء می‌شود و هم‌زمان عیب و فقدان خرد را نیز عیان می‌سازد.

با درام پی‌ریزی کرده است. سلوک «طنز» راستین هم همین است: هنری که در عین ضمن دادن به تصویری هجوآمیز، از جوه منفی زندگانی و نیز بازنمایی مفاصد و تلخ‌کامی‌های قائم بر شمایل فردی-اجتماعی انسان، بتواند در منتهی‌الیه «متن» از حوادث واقعی زندگی نشأت گرفته باشد و بدین طریق، تضاد عمیق وضع موجود با آرمان یک زندگی مألوف را آشکار سازد.

پلات روایی نمایش‌نامه «مضحکه شبیه قتل» در



## مضحک‌های شبیه قتل

بر مبنای شوخی‌های کلامی پیاده‌ریزی می‌کنند، از ایجاد موقعیت‌های کمیک در بطن میزانسن به شایستگی هرچه تمام بهره می‌جوید.

خط روایی نمایش از دو لایه داستانی مجزا صورت‌بندی می‌شود؛ یک خط روایی حول محور مصائب و چالش‌های پیش‌روی دو شخصیت «آقا مردک جان» و «هر کی‌باش‌خان» دراماتیزه و خط روایی دیگر هم در کشمکش و تقابل دو بیوه ناصرالدین‌شاه پی‌ریزی می‌شود. خطوط روایی نمایش، بنا به کاربرست مولفه‌های دراماتیک «گروتسک و تضاد»، از گنجیدن در یک سیر روایی بی‌آلایش و خطی سرباز می‌زند؛ چراکه در دیاگرام روایت نمایش، «درام» بر مصالحی متباین و چندوجهی شالوده‌گذاری شده، به‌نحوی‌که تأکید بر یک وجه آن، وجه دیگر را کم‌رنگ و تهی نمی‌سازد.

دوران قاجار می‌گذرد؛ مدتی‌ست که ناصرالدین‌شاه ترور شده و به تبع این حادثه غیر منتظره، اثرات سویی به جان مملکت افتاده است؛ از یک‌سو مشروطه‌خواهان درصدد رفع انحصار سلطنت مطلقه برآمده‌اند و از سویی دیگر استبدادگرایان به تاج و تخت پادشاهی چشم دوخته‌اند. در این میان دو زن ناصرالدین‌شاه -که یکی‌شان از فرنگ است و دیگری از زنان حرم‌سرا، به منظور پاسداشت یاد و خاطره همسر مرحوم‌شان، در تکاپوی برپایی دو مراسم متفاوت هستند؛ زن ایرونی ناصرالدین‌شاه به دنبال برگزاری یک تعزیه رسمی‌ست و زن فرنگی مرحوم هم ترتیب یک مضحکه را در سر می‌پروراند.

از طرفی مستراح‌دار شهر «هرکی‌باش‌خان» و نوکرش «آقا مردک‌جان» -که از برای نابه‌سامانی‌های ترور ناصرالدین‌شاه، آواره و بی‌خانمان شده‌اند، به‌دنبال



علیرضا هنگوال نویسنده و منتقد ادبی

**بخش اول:**

بر مدار تاریخ چندصدساله تئاتر ایران، گرایش به اجرایی‌کردن متون طنز از زمان سبک‌های نمایشی دیرینه‌ای چون «روحوضی» و «خیمه‌شب‌بازی» رایج بوده و بی‌گمان هم پرداخت ارزشمندی را از سر گذرانده است. امروزه اما هر فعل نمایشی به‌ظاهر خنده‌دار و مضحکی به سنخ اعلائی «کم‌دی» نسبت داده می‌شود؛ تا جایی که هنر مفتح «طنز» در ابتذال مطربی، دلقکی، پوزخند، تمسخر، تحقیر و طعنه‌های زننده‌ی جنسی، به مرتبه فرومایه «هنر مبتذل» تنزل یافته است.

فی‌مابین سالن‌های تئاتر امروزی، کارکرد غایی «طنز» صرف ارضای قوه خنده مخاطب به طریق دم‌دستی‌ترین متون اجرایی و اعمال سخیف‌ترین عناصر نمایشی-داستانی ممکن صورت‌بندی می‌شود و به‌واسطه این ساز و کار ناشیانه، نمایش‌های اسماً گمیک‌ی به ساحت دیدگان مخاطب راه می‌یابند که نه‌تنها برای مفهوم والای «هنر» -و احداث نمایشی درخور از گونه «طنز» آن- شأن و اعزاز قائل نیستند، که «توده» و مخاطب عامه‌پسند را نیز به مثابه سوژه چشم و گوش بسته‌ای در نظر می‌گیرند که کنش خندیدن را به هر قیمت و رویه‌ای (ولو شمایل مبتذل آن)، از مدیوم گدایی می‌کند.

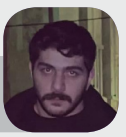
در یک کلام: کمال مطلوب نمایش‌نامه‌های طنز -و به تبع آن نمایش‌های کم‌دی ایرانی- در ورطه هجوی آکنده از قراردادهای تکراری، ساخت و پرداخت‌های نمایشی سخیف و شوخی‌های سفله‌مآب و ناپسندی‌ست که اتفاقاً به ذائقه مخاطب عامه‌پسند امروزی هم بدجور خوش می‌آید! باری، در خلف رویه ابتذال و سفالگی درام طنز، نمایش‌نامه «مضحکه شبیه قتل» با برخورداری از زبانی پویا، ساختاری منسجم و صورت‌بندی خوش‌نقش درام در دیاگرامی هیستوریک، بر قله نمایش‌نامه‌های طنز ایرانی می‌درخشد؛ نمایش‌نامه‌ای که بر خلاف باور عموم، ملغمه‌ای صرف خندیدن و خندانند نمی‌باشد، چراکه «طنز» را در ظرف کنش، واکنش و جهان‌بینی دراماتیزه‌ای از «تاریخ» و «واقعیت» صورت‌بندی کرده است.

افزون بر این، نمایش‌نامه‌نویس آن‌چنان از شوخی‌های پیش پا افتاده و دم‌دستی بهره‌نجنسته، بلکه ظرافت طنز را به فراخور کارکردهای زیبایی‌شناختی موزون

## «انسان»؛ هویت مکان!

### محمدسجاد اعتماد گلستانی

کارشناسی مدیریت مالی ۹۸



گاه در خلوت خود، در خاموشی خروشان تمام تشویش‌ها پا به خیابان می‌گذارم، پا به وجود شهر همان‌جا که نمایشی از کلیشه اشک‌ها و لبخندها بدون وقفه جاری‌ست.

در این خلوت، به دور از همه‌چیز و همه‌کس، ناشناخته و بی‌مقصد روانه بطن آهنگین روزمرگی‌ها و تجربه‌های جدید می‌شوم؛ آن‌جا گوش به موسیقی شهر می‌سپرم و نگاه به زیبایی‌هایش می‌دوزم. «زیبایی‌ها»، این تصویر ناشناخته! در این سیر فرارگونه، اندیشه‌های «قرار» شکل می‌گیرد و همین اصل «بودن» را قوت می‌بخشد. در عمق آن نگاه‌های گذرا، جویای حقیقت می‌شوم و سوالی همیشه ذهن مرا به چالش می‌کشد: «چه چیز شهر را زیبا می‌کند؟»

در جست‌وجوی پاسخ، همه‌چیز رنگ حقیقت خود را در برابر دیدگانم می‌پازد؛ چرا که دیگر من نه آن بیننده خاموش هستم، بل قضاوت‌گری بی‌عدالت شده‌ام.

باغچه‌ای زیبا می‌شود؛ چراکه به گل‌های مورد علاقه‌ام آراسته شده، خانه‌ای زیبا می‌شود؛ چراکه معمار آن به سبک مورد علاقه‌ام خانه را شکل داده و به کل زیبایی شکل تازه می‌گیرد، شکل علاقه مرا!

ذهن که آشفته می‌شود، «درک» دشوار شده، نادانی در خفا لبخند می‌زند و «حقیقت» شرمسار از هتاک‌ها خاموش می‌ماند. این‌بار اما تفاوت



در افکارم دوانده و رنگ به دنیا می‌بخشیده بود. حالا شهر تغییر کرده بود، بدون آن‌که تغییری بکند!

چه چیز قدرت بینش این حقیقت زیبایی را به دیدگان من بخشید؟ کنون یقینی در دل ندارم، اما به یقین پس از قرن‌ها گذر در بطن شهر، خواهم گفت: «عشق»!

### گذری به موسیقی؛

## مرهمی برای لحظه عزیز یاد

وجودش را فدای روان آدمی می‌کند، رنگ را به دنیای هجرزده بازمی‌گرداند و مَثَلی از این وفا را می‌توان در حکایتی بی‌پروا و عمیق به نقل از «تینو روتا» مشاهده کرد.

موسیقی «a time for us» اثری‌ست فاخر و تصویرساز که می‌تواند همدم افکار بلند در تشویش‌ها باشد. این موسیقی که در متن فیلم رومئو و ژولیت به کارگردانی فرانکو زفیرلی شنیده شد، مفاهیم بسیاری از حکایت معروف شکسپیر را بیان می‌کند. گویی سخن از سودای بی‌پایان و امید بی‌انتها می‌گوید، در حالی که تشویش را از یاد نمی‌برد. گویی که پایان تلخ را برای عام گوشزد می‌کند، اما بر شیرینی زهر که تنها بر عاشق پیداست، تأکید می‌کند.

روتا به خوبی احساس عشق، خلوت و حسرت را بیان می‌کند و رندانه از قهرمان بودن ابدی عشق سخن می‌گوید. او به خوبی آرامش عاشق را در طوفان اطرافش به تصویر می‌کشد؛ آرامشی که از یقین عشق حاصل شده، همان‌گونه که باید باشد. او در میان نَت‌ها نگاه عاشق به معشوق را فریاد می‌زند؛ به تصویر می‌کشد؛ نگاهی که سرشار از وفا و آزادگی‌ست. در



میان تشویش‌های خود، دل به نوای «زمانی برای با هم بودن» بسپرید. نتیجه زیبا خواهد بود...



غوغای تشویش‌ها چه چیز آرام جان می‌شود؟ در این تصاویر هجرزده چه چیز رنگ به بی‌رنگی می‌بخشد؟

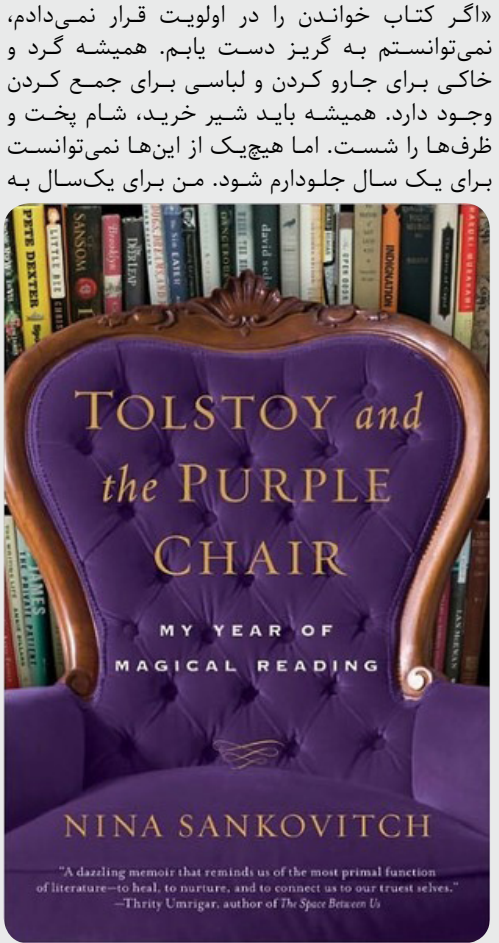
به راستی هر دلی را سودایی‌ست و هر تشویشی را علت، اما در این گونه‌گونی‌ها تریاقی وفادار آرام جان می‌شود؛ دقیق‌تر بگوییم یادآور آرام جان! موسیقی، این وفادار تریاق شیرین سخن که



رئیس دومین نمایشگاه مجازی کتاب تهران و مدیرعامل خانه کتاب و ادبیات ایران با پایان هشتمین روز از دومین نمایشگاه مجازی کتاب تهران، از فروش ۷۳۲ میلیارد ریالی کتاب از سوی ناشران خبر داد. به نقل از روابط عمومی دومین نمایشگاه مجازی کتاب تهران، علی رضائی با اشاره به تعداد کتاب‌های فروخته شده در دومین نمایشگاه مجازی کتاب تهران گفت: یک میلیون و ۱۳۵ هزار و ۸۰۳ نسخه کتاب به ارزش ۷۳۲ میلیارد و ۸۲۲ میلیون و ۵۶۵ هزار و ۱۸ ریال از سوی مردم خریداری شده است. وی افزود: با پایان هشتمین روز دومین نمایشگاه مجازی کتاب تهران، ۱۹۸ هزار و ۷۴۲ سفارش ثبت شده است که از این تعداد ناشران ۱۳۷ هزار و ۲۵ سفارش را به شرکت ملی پست جمهوری اسلامی ایران تحویل داده‌اند و مابقی سفارش‌ها به تعداد ۵۳ هزار و ۲۶۹ سفارش در انتظار ارسال است.

## نوشتاری بر کتاب تولستوی و مبل بنفش؛ گریزی برای بازگشت به زندگی

آنچه داشتیم، گذران زندگی می‌کردیم. اما رفته‌رفته و با گذشت زمان، حتی آدم‌های اطراف نینا به استقبال از تصمیم او پرداختند و کتاب‌هایی را که به نظر خودشان خوب می‌آمد، به او هدیه می‌دادند. همسر و هرکدام از پسرانش وظیفه‌ای را در خانه به عهده گرفتند و خودش آن‌چه را که می‌خواند در وبسایتی با جهان به اشتراک گذاشت و استقبال خوبی هم دریافت کرد. اما اصل ماجرا، این نیست. کتاب در لابه‌لای صفحات خود، یک خط داستانی ثابتی دارد که در خلال آن پیام‌هایی را به مخاطب می‌رساند و کاراکتر اصلی با بازگو کردن تکه‌هایی از کتاب‌هایی که مطالعه می‌کند، هم‌چون «آن‌چه بیش از همه دوست داری، از تو جدا نخواهد شد»، ما را به سمت‌وسوی تاب‌آوری در روبرویی با رنج‌ها و توان تحمل غم از دست‌دادن اطرافیان‌مان سوق می‌دهد و یادآوری می‌کند که هنوز هم می‌توان خندید و با یاد کسانی که دیگر در کنار ما نیستند، به زندگی ادامه داد. با توجه به قرار گرفتن کتاب در دسته روان‌شناسی، ممکن است برخی از ما تصویری منفی به دلیل کسل‌کننده یا زرد بودن این نوع کتاب‌ها، به «تولستوی و مبل بنفش» داشته باشیم، اما به نظر ویژگی اصلی که این کتاب را از سایر کتاب‌های هم‌دسته‌ای خود جدا می‌کند، روند متفاوت و جذاب داستان است که ما را به هر سو می‌برد و جان تازه‌ای بعد از هر صفحه خواندن کتاب به ما می‌بخشد. نینا سنکوویچ با روی مبل بنفش نشست و خواندن هر روز یک کتاب و غرق شدن در داستان‌ها و زندگی‌های شخصیت‌های خیالی، دوباره به زندگی برگشت و با غم از دست دادن عزیزترین فرد زندگی‌اش کنار آمد. وقتی کتاب را به پایان رساندم، با این‌که تولستویی در کار نبود، اما لیخن زد؛ چون راز مبل بنفش را فهمیده بودم. اما راز اسم تولستوی روی کتاب چه بود؟ شاید اگر به دنبال کتاب بگردی و آن را با ترجمه بسیار روان لیلیا کرد بخوانی، بفهمی. البته یادتان باشد که بهتر است خواندن آن را بر روی مبل بنفش آغاز کنید!



«اگر کتاب خواندن را در اولویت قرار نمی‌دادم، نمی‌توانستم به گریز دست یابم. همیشه گرد و خاکی برای جارو کردن و لباسی برای جمع کردن وجود دارد. همیشه باید شیر خرید، شام پخت و ظرف‌ها را شست. اما هیچ‌یک از این‌ها نمی‌توانست برای یک سال جلودارم شود. من برای یک‌سال به خودم اجازه می‌دادم که ندوم، برنامه‌ریزی نکنم، تهیه و تدارک نینم. یک سال با این تذکرها: نگران نباشم، سخت نگیرم، بی خیال درآمد باشم. البته که یک درآمد دیگر برای خانواده خوب بود، اما مدت‌ها بود که با یک حقوق سر کرده بودیم، پس می‌توانستیم یک‌سال دیگر را هم بگذرانیم. می‌بایست خرج‌های اضافه را کنار می‌گذاشتیم و با

«کلمه‌ها زنده‌اند و ادبیات یک گریز است؛ گریزی نه از زندگی، که به سوی آن.»  
زمانی که به کتاب‌فروشی رفته بودم و به دنبال کتابی می‌گشتم تا حالم را، که نه چندان خوب بود، رو به راه کند، نگاهم به کتابی افتاد که اسم جالبی داشت: «تولستوی و مبل بنفش»  
با دیدن نام نویسنده مورد علاقه‌ام بر روی کتاب، لیخن کشیده‌ای بر روی لبانم نشست و بدون آن‌که متوجه باشم موضوع کتاب چیست، آن‌را خریداری کردم تا به راز تولستوی و مبل بنفشی که تصویر آن بر روی کتاب بود، پی ببرم. در اولین فرصتی که پیدا کردم، نشستم و خودم را برای خواندن کتاب و کشف رازهای آن آماده کردم.  
اما با شروع کردن کتاب و رد شدن مردمک‌های چشمم از روی خط به خط آن، با داستانی روبه‌رو شدم که با تمام تصوراتم متفاوت بود، اما آن‌چنان جذب‌کننده که کتاب از میان دستانتان پایین نیامد. داستانی بود، واقعی؛ درباره زنی که به دلیل از دست دادن یکی از عزیزترین افراد زندگی‌اش تصمیم عجیبی می‌گیرد: خواندن هر روز، یک کتاب؛ به مدت یک سال.  
نینا سنکوویچ با وجود مشغله‌هایی که در خانه، به دلیل وجود فرزندان و همسرش برایش وجود داشت، اما خوب شدن حالش و فروکش کردن اندوهی که عذابش می‌داد را در یک چیز دید؛ آن هم نشستن بر روی مبل بنفش و خواندن کتاب‌هایی بود که او را از دنیای واقعی بیرون بکشند و در داستان‌هایی ببرند که حال او را دگرگون می‌کنند.  
اما این تصمیم به این سادگی‌ها هم نبود. نینا در ابتدای راه با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود که اگر ما به جای او بودیم، احتمال داشت بی‌خیال آن تصمیم عجیب و غریبی که نینا نامش را «راه گریزی برای برگشت به زندگی گذشته» گذاشته بود، می‌شدیم



آیدا حاتمی  
کارشناسی علم اطلاعات و دانش‌شناسی ۱۴۰۰

## تاملی بر سره‌گرایی بیمارگونه در زبان فارسی و توهم استقلال زبانی؛ فرهنگستان یا سرهنگستان



داوود نقی شیخی  
دکتری زبان و ادبیات فارسی

زبان، پدیده‌ای که از مهم‌ترین کارکردهایش ایجاد «ارتباط» بین انسان‌هاست؛ تجربیات، مدرکات، عواطف، علوم و... همه در شریان زبان، مجال اشتراک می‌یابند. گاه این داد و ستد، درون زبانی خاص انجام می‌شود و گاه با زبان یا زبان‌های دیگر.  
در پدیده انتقال زبانی (فرهنگی)، حجم کثیری از مفاهیم مربوط به موضوع منتقل می‌شود و کم کم جای خود را در زبان مقصد باز کرده و شاید به ایجاد تغییر فرهنگ مقصد نیز دست یازد. در مواجهه با این پدیده چه باید کرد؟ آیا باید با نگاه «پاسبانی» به مقوله زبان، بر برج و باروی تمدن خودی ایستاد و هر واژه و مفهوم نزدیک‌شونده به زبان خودی را با تیر سره‌گرایی هدف قرار داد؟ آیا باید دروازه‌های زبان را به روی زبان‌های بیگانه گشود و فقط ورود مستشرقان (واژه‌ها و مفاهیم) را به نظاره نشست؟ آیا باید در تشبه و نزدیکی به فرهنگ و زبان دیگر، چنان گرم در تیره قربت و قربت با بیگانه برانیم که گاه از رسولان زبان بیگانه در بیگانگی پیش اکتیم؟  
مقولات فوق، سه نوع نگرش در روبرویی با پدیده انتقال زبانی‌ست. در این میان نگاه «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» که یکی از وظایفش «پاسداری از زبان و ادب فارسی» ست، برای نگارنده قابل تامل است.  
از تاسیس فرهنگستان اول (فرهنگستان ایران) در ۱۳۱۴ تا فرهنگستان فعلی، زبان فارسی در حال تلاشی‌ست برای حفظ استقلال و احیانا بازیابی قدرت پیشین خود. از همین روی، گروهی در فرهنگستان مامور شدند به واژه‌گزینی و یافتن جانشین برای واژه‌های بیگانه. پرسش اینجاست که آیا صرف جایگزینی واژه باعث استقلال زبان می‌شود؟ آیا قدرت از دست‌رفته زبان و اندیشه با جایگزینی الفاظ و رنگ ایرانی‌زدن بر پیکر تفکر وارداتی بازخواهد گشت؟  
به گمان نگارنده آن‌چه برآیند تلاش واژه‌گزینان فرهنگستان در چندسال اخیر بوده، حاصل نوعی نگاه صلب و لایتغیر به پدیده سیالی چون زبان است که برای هدف فوق راه به دیهه نخواهد برد. ما از واژه‌های بیگانه ترسانیم. می‌ترسیم از این‌که استقلال زبان فارسی (استقلالی که در هیچ زبانی میسر نبوده و نیست) با قدم این نورسیده‌ها به خطر افتد. ما از ارتباط با فرهنگ‌های دیگر می‌ترسیم، یا شاید در پی این مقصودیم که حاصل اندیشه زبانی دیگر را با مسمی کردن به نام فارسی، ایرانیزه کرده و به نام خود کنیم. درست مثل زوج عقیمی که از سر شوق بچه‌دار بودن، نوزادی دزدیده و نام خود را بر آن می‌نهند و خوش‌خیال با توهم «بچه‌دار بودن» زندگی می‌کنند. ما نیز حاصل اندیشه دیگری را دزدیده و به نام خود کرده و سر بر آسمان فکر سوده و اندیشه دیگری را صرف داشتن نام فارسی به نام خود می‌کنیم.  
سال‌هاست که بر سر در زبان خودی، ماموران گماشته‌ایم و واژه و اندیشه وارداتی را مجوز ورود نمی‌دهیم، یا واژه را زیر بار اجبار مجبور به تغییر نام می‌کنیم تا جایی که «هلی‌کوپتر» با زبان الکن به «چرخ بال» بودن اعتراف می‌کند و «اپیکلوت» به «برچاک نای» بودن قسم می‌خورد. به راستی در جایگزینی «فام تن» به جای «گروموزوم»، «دارینه» به جای «دندریت» و... چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ به گمان نگارنده راه احیاء و حفظ قدرت زبان این نیست که همه عمر کسروی‌وار و کزازی‌گونه بدویم در پی تازاندن و تاراندن «همه» واژه‌های بیگانه از ساحت زبان. در این میان باید نخست تلاش کنیم که در فرایند تولید اندیشه و علم در جهان معاصر سهیم باشیم تا محق شویم به مسمی کردن مفاهیم به نام خود. دو دیگر نیز، محدوده واژه‌گزینی در فرهنگستان را تهدید کنیم تا زحمات اساتید بزرگوار، در پی جایگزین یافتن برای واژه‌هایی چون هلی‌کوپتر، ایمیل، کروموزوم و... که نه خطری برای استقلال زبان دارند و نه جایگزین ناخلفشان در نزد مردم که مالکان زبان‌اند محبوب است، به هدر نرود.

## حافظِ زمان

بعد از او، صائب معتقد بوده که اشعار حافظ به جهت شهرت و کثرت اشعار خوب، نمی‌توان انتخابی از اشعار او صورت و یکی را بر دیگری برتری تمام داد؛ زیرا نزدیک به تمام اشعار او در مرتبه‌ای عالی به لحاظ کیفیت قرار دارند. این بیت صائب تبریزی خطاب به معشوق خود، گواه این ادعای ما خواهد بود:  
هلاک حسن خداداد او شوم که سراپا  
چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد  
سوی آن‌چه از آن سخن رفت، شعر، سخن و مضامین او آن‌قدر سینه‌به‌سینه و دست‌به‌دست گشته و همه آن را زمزمه کرده‌اند که امروز حرف تازه‌ای شاید به حساب نیاید، اما صفا و دلبری سخن خواجه آن‌چنان است که مضمون در آن گم می‌شود؛ برخلاف شاعران سبک هندی که مضامین عالی را بیان می‌کنند. البته گاهی این بیان به شعر آنان لطمه می‌زند که همیشگی نیست و نمی‌توان آن را عیب این سبک به شمار آورد. به هر حال مضمون در شعر حافظ آن‌چنان هموار و آرام بیان شده که خود مضمون گویی به چشم نمی‌آید.  
البته از موسیقی گوش‌نواز و بیان روان حافظ نمی‌توان گذشت؛ گویی حافظ فکر همه‌جا را کرده و مخاطبان را به سمت خودفهمی می‌کشاند. به نظر نگارنده در دیوان او نمی‌توان گفت که اگر بی‌تی نباشد، بهتر است؛ چون ارتباط ابیات کاملاً بر هم می‌خورد و نمی‌توان آن را غزلی کامل دانست. پس حافظ خوب دانسته که، که را کجا گذارد و سخن خود را کجا و در کدام زمان بیان کند. گویاست که او را زمان‌دان و سخن‌صیقل‌دهنده بنامیم، که اگر این را بگوییم کم لطفی نکرده‌ایم.  
مثلا در همین بیت از غزلش که می‌گوید:  
پرسشی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس  
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند  
هم پند است و هم رمز و همه هم خواهند فهمید  
جان کلام او را.



او سروده شده و می‌تواند با توجه به حال و روحیات خود تفسیری از آن بکند.  
خواجه را لسان‌الغیب می‌گویند و بیشتر اشعار او را دارای معانی قرآنی می‌دانند؛ البته به اتفاق جمیع خوش‌فهمان شهرت او کاذب نیست و در ماده دیوانش این معنی ظاهری تمام دارد. از میان شاعران



مبینا اشرفی  
کارشناسی ادبیات فارسی ۹۹

خواجه شمس‌الدین محمّد حافظ شیرازی زمانی به عالم خاکبان قدم نهاد که آفتاب خوی خورنیز مغولان تازه فروکش کرده بود. او از شاگرد نانوایی به حافظ زمان بودن می‌رسد که غیر از آن‌چه، هم دوره و یار جگرخوار او، محمّد گلندام، به ما می‌گوید باید خواجه شیراز را در حاله‌ای دید که حتی دیوان آب و شکرش هم آن را به خوبی به ما نشان نمی‌دهد و باید بگوییم «تو راز زمانه مجوی».  
پیرانه سری که عشق جوانی به سرش می‌افتد و مژده ایام غم نخواهد ماند، می‌دهد. گاهی هم دلش از چرخ گردون می‌گیرد و شمشیر زبان از نیام بیرون می‌کشد و شراب تلخی می‌خواهد که تا یک دم بیاساید ز دنیا و شر و شورش. زبان ایهام‌گونه خواجه و اشعار تلفیقی‌اش، که چون آب و شکر در هم آمیخته‌اند، هر مخاطبی را به جایی می‌کشاند و دلش هم‌چون غزال گریزپایی از بند او می‌گریزد و دشت دیوان را آزادانه می‌چرخد.  
خواجه شیراز را باید با تناقض زبانش و نشانه‌های کلامش شناخت؛ عارفان را که سر عشق‌بازی با حضرت معشوق دارند و خرقة سالوس می‌درند، یگانه آشنایی هستند با خواجه زمان. تفکر حافظ که در سبک او اثرگذار بوده، چند بنیان اصلی و استوار دارد و همه عناصر فکری و نیز راهبردها، رهنمودها و رفتارهای او در زندگی بر این بنیان‌ها بنا شده است. از این رو آشنایی با مشرب حافظ مستلزم شناختن پایه‌ها و اساس تفکر اوست.  
خواجه شیراز که شرط دیدن جمال را از پس پرده‌های ناسوتی می‌داند، ولی همواره چراغ حبّ به جمال خداوندی را فراروی سالکان قرار داده است تا قوت دل‌های سوخته از فراق باشد. حافظ که پرچمدار اغزال عارفانه-عاشقانه است، آن‌چنان خواننده و گردنده در دیوانش را مفتون خود می‌کند که باید



@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان

@sdjdm

همکاران این شماره: علی محمدزاده، آیدا حاتمی، داوود نقی شیخی، الناز ابوالحسنی، الناز عباسیان، سیدعلی نوبخت و علیرضا هنگوال

هیئت تحریریه: سرویس خبرنگار: مزده مقیسه، سرویس اقتصادی: معین حسینی، سرویس اجتماعی: محیا جعفری ثانی، سرویس دارالفنون: شکبیا صاحب، سرویس فرهنگ و هنر: محمدرضا صبوریان، سرویس ادبی: مبینا اشرفی، سرویس روانشناسی: فرناز علیزاده، سرویس علم و فناوری: سید علیرضا ضیائی، سرویس محیط زیست: مهتاب موسوی، سرویس تاریخ و اندیشه: نیلوفر قآنی، سرویس انگلیسی: شهریار احمدی.

باتشکر از: احسان مهدوی و مرضیه ترابی صفحه آرا: سعید کریم پور طراح جلد: نادیا نادری وبسایت: sdjdm.ir

دو هفته نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره هشتاد و ششم / نیمه اول بهمن ۱۴۰۰

# علم و فناوری

سید علی نوبخت

کارشناسی مکانیک ۹۸



پژوهشکده هوا خورشید در ۲۷ مهرماه سال ۱۳۸۹ در حاشیه ضلع غربی دانشگاه فردوسی مشهد با سرپرستی دکتر احد ضابط، دانشیار گروه متالوژی و رئیس فعلی این دانشگاه تأسیس شده است. در این پژوهشکده فعالیت‌های علمی- پژوهشی در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر با هدف پایداری اقتصادی و زیست‌محیطی کشور مطابق با نیازهای روز جامعه انجام می‌شود و تبدیل شدن به پژوهشگاه مرجع و چندرشته‌ای فناوری‌های پیشرفته حوزه انرژی در سطح کشور برای تحقق آینده‌ای بدون کربن، از جمله اهداف این پژوهشکده است. در واقع این پژوهشکده را می‌توان کمک کننده‌ای به ایجاد ارتباط میان دانشگاه و صنعت دانست. خلاقیت و توانمندی دانش‌آموختگان علمی دانشگاه‌های سراسر کشور و مهندسان در رشته‌هایی چون مکانیک، برق، متالورژی، صنایع، مهندسی شیمی و ... منجر به پیوند قوی میان علوم مهندسی و صنعت انرژی‌های تجدیدپذیر شده است. در کنار متخصصین علمی، نیروهای ستادی و اجرایی با تلاش خود به پیشرفت پروژه‌ها و ارتباط پژوهشکده با مراکز دیگر کمک شایانی می‌کنند. در این گزارش به جهت تأکید بر اهمیت پیوند دانشگاه و صنعت و همچنین لزوم همکاری دانش‌آموختگان رشته‌های مختلف، نمونه‌ای از پروژه‌های در حال انجام این پژوهشکده را شرح خواهیم داد.

یکی از دغدغه‌های آستان قدس رضوی همواره راحتی و آسایش خاطر زائرین مرقد مطهر امام هشتم (ع) بوده است؛ بر همین اساس در حال حاضر برای جابه‌جایی زائرین کم‌توان در صحن‌های حرم مطهر رضوی، از خودروهای الکتریکی استفاده می‌شود که اغلب این خودروها ساخت کشور چین و وارداتی هستند. پس دور از انتظار نیست که شرکت سازنده، معیارهای ساخت و طراحی این خودروها را براساس شرایط بومی کشور خود و مناسب استفاده در خیابان‌های چین در نظر گرفته باشد. با توجه به شعار سال و توجه به تولید ملی که همواره از ارکان اساسی کشور بوده، شرکت شهاب خودرو اقدام به بومی‌سازی و مهندسی معکوس این خودروها کرده است و بازتولید این خودروها را به نیروهای نخبه دانشگاهی سپرد تا موانع تولید خودروها را برطرف کرده و در مصرف انرژی الکتریکی، این خودروها را بهینه کند. در ادامه به بررسی چالش‌ها و تغییرات در اجزاء این خودروها می‌پردازیم.

خودروهای الکتریکی آلودگی‌های زیست‌محیطی به مراتب کم‌تری نسبت به خودروهای بنزینی دارند و به عنوان راه حلی مناسب در همه کشورهای جهان برای استفاده در اماکن گردشگری و سیاحتی جهت جلوگیری از انتشار آلاینده‌ها و آلودگی‌های صوتی پیشنهاد می‌شوند. به همین خاطر در حرم مطهر نیز از این نوع خودروها استفاده می‌شود. تیم متخصصین این پروژه، قبل از شروع به کار بر روی زائربرها، ابتدا با بررسی ضعف‌ها و مشکلات زائربرها از کار افتاده و همچنین تهیه پرسش‌نامه از خادمینی که با این خودروها رانندگی می‌کنند، به کم و کاستی‌های این خودروها در طراحی ظاهری و فنی پی بردند و نیازسنجی مناسبی به عمل آوردند. عمده طراحی و تغییرات در چهار سیستم پیشران، شاسی و بدنه، سیستم ترمز و سیستم تعلیق انجام می‌شود. در اینجا به بررسی چالش‌های طراحی هریک از این سیستم‌ها می‌پردازیم.

## سیستم پیشران:

این سیستم از مهم‌ترین بخش‌های خودروهای الکتریکی است که هماهنگ بودن قسمت‌های مختلف آن اهمیت بسیاری دارد. سیستم پیشران از بخش‌های موتور الکتریکی، کنترلر، باتری، دیفرانسیل و اکسل تشکیل شده است.

## موتور:

موتورهای الکتریکی با توجه به تکنولوژی به کاررفته در آن‌ها انواع مختلفی دارند و هرکدام برای کارایی خاصی استفاده می‌شود که طراح باید با توجه به ماموریت خودرو و عملکرد مورد انتظار مشتری، موتور مناسب را انتخاب کند، اما همه الکتروموتورها از یک اصل برای تولید حرکت استفاده می‌کنند و آن، اصل مغناطیس است (قطب‌های هم‌نام آهنربا یکدیگر را دفع می‌کنند و قطب‌های غیر هم‌نام یکدیگر را می‌ربایند). با در نظر گرفتن این‌که زائربرها وزن بار زیادی را تحمل می‌کنند (تقریباً ۱۲۰۰

## گزارشی از یک پژوهش متفاوت

در پژوهشکده هوا خورشید دانشگاه فردوسی؛

# مینی بوس برقی، زیر ذره بین

بیشتر نسبت به باتری‌های سرب- اسیدی دارند و از این حیث، برتر از آن‌ها محسوب می‌شوند. این ویژگی‌ها سبب شده تا جایگزین بسیار مناسبی برای استفاده به عنوان منبع تغذیه در خودروهای الکتریکی باشند؛ چراکه بر اساس محاسبات، وزن

کیلوگرم) و سرعتی بین ۵ الی ۱۰ کیلومتر بر ساعت دارند؛ پس باید موتور الکتریکی استفاده شود که گشتاور راه‌اندازی بالایی داشته و در سرعت کم موتور در حداکثر بازدهی خود باشد. به زبان ساده، باید یک موتور قدرتی مورد استفاده قرار گیرد.



باتری سرب- اسید ۴۸۰ کیلوگرم و وزن باتری لیتیومی (معادل)، ۲۱۶ کیلوگرم است (با در نظر گرفتن توان خروجی یکسان). بنابراین از نظر وزنی با به کارگیری باتری لیتیومی تقریباً می‌توان ۲۶۰ کیلوگرم از وزن خودرو را کاهش داد که اثر قابل توجهی در کارایی خودرو با هر بار شارژ خواهد داشت. البته ناگفته نماند که در استفاده از باتری‌های لیتیومی باید ملاحظات ایمنی و استاندارد در نظر گرفته شود؛ چون این باتری‌ها به ضربه و حرارت حساس‌اند. همچنین قیمت باتری‌های لیتیومی به نسبت باتری‌های سرب-اسیدی حدوداً سه برابر بیشتر است.

## کنترلر:

کنترلرها ابزارهایی هستند که از قطعات الکترونیکی، مانند ترانزیستورها ساخته شده و از آن‌ها برای تنظیم ولتاژ، فرکانس و جریان ورودی به موتور، با هدف دستیابی به دور و گشتاور دلخواه چرخ استفاده می‌شود. کنترلرها می‌توانند موتور را به‌طور نرم و کاملاً کنترل‌شده راه‌اندازی و متوقف کنند. شتاب راه‌اندازی و توقف را می‌توان با برنامه‌نویسی به دقت تنظیم نمود. توانایی کنترلر در راه‌اندازی و توقف نرم موجب کاهش قابل ملاحظه تنش‌های مکانیکی و الکتریکی در اجزاء خودرو می‌شود. خودروهای احتراق داخلی، از گیربکس‌های مکانیکی

چند مرحله‌ای استفاده می‌کنند تا بتوانند سرعت و گشتاور دلخواه چرخ را تأمین کنند. به‌عنوان مثال دنده یک خودروهای احتراق داخلی، کم‌ترین سرعت و بیش‌ترین گشتاور را به چرخ منتقل می‌کند. اما در خودروهای الکتریکی یکی از وظیفه‌های کنترلرها تغییر دور و گشتاور است.

## شاسی:

در ساخت شاسی‌ها جنس، نوع، فرآیند ساخت، نحوه جوشکاری و از همه مهم‌تر انطباق‌پذیری آن با سایر قطعات اهمیت دارد. انطباق‌پذیری شاسی از این جهت مهم است که سایر اجزا روی شاسی نصب می‌شوند و اگر در ساخت شاسی، این شاخصه در نظر گرفته نشود، ممکن است هنگام به هم وصل کردن قطعات دچار مشکل شویم؛ به عنوان مثال می‌توان به عدم کارایی صحیح سیستم تعلیق که باعث فرسودگی سریع لاستیک‌ها می‌شود، اشاره کرد. شرکت سازنده، وزن متوسط افراد را در طراحی شاسی خودروها ۷۰ کیلوگرم در نظر گرفته و به هنگام استفاده خودروها در داخل کشور ثابت شده که این شاسی‌ها دچار ضعف هستند و باعث آسیب به سیستم تعلیق شده‌اند. متخصصین به دنبال شاسی‌هایی قوی‌تر برای تحمل وزن بالا ۸۰ کیلوگرم هستند؛ با توجه به این‌که کم‌تر از ده درصد وزن کل خودرو را وزن شاسی تشکیل می‌دهد، در به‌کارگیری جنس مناسب برای شاسی‌ها، با این‌که فلز آلومینیوم سبک‌تر از فولاد است، اما از نظر هزینه آلومینیوم چهار برابر از فولاد گران‌تر است؛ پس با در نظر گرفتن ملاحظات اقتصادی، در ساخت شاسی‌ها، از فولاد استفاده می‌شود.

## بدنه:

در ساخت بدنه‌ها، مواد کامپوزیتی به کار گرفته می‌شود. بدنه‌های قبلی زائربرها دارای ارتفاع کوتاهی بودند و این کمبود فضا باعث خرابی صندلی‌ها می‌شد. مانعی که در ساخت بدنه جدید وجود دارد، هزینه بسیار بالای قالب اولیه است و به همین جهت باید به‌دنبال شرکت حامی و توجیه کارفرما بود.

## ترمز:

در سیستم ترمز ماشین‌های بنزینی، قطعه‌ای وجود دارد که بوستر ترمز نامیده می‌شود. وظیفه این قطعه این است که نیروی وارد شده از سوی راننده به پدال ترمز را افزایش می‌دهد و راننده برای ترمزگیری نیاز نیست، فشار زیادی به پدال وارد کند. بوسترهای ترمز براساس ایجاد خلاء کار می‌کنند و خلاء هم توسط موتورهای احتراقی ایجاد می‌شود. بنابراین در خودروهای برقی نمی‌توانیم از بوستر ترمز استفاده کنیم؛ چون امکان ایجاد خلاء با استفاده از موتورهای الکتریکی وجود ندارد. به همین خاطر رانندگان این نوع خودروها باید فشار زیادی به پدال ترمز وارد کنند تا ترمزگیری انجام شود. برای رفع این مشکل نیز پژوهشگران مجموعه هوا خورشید در حال تلاش هستند تا بتوانند جایگزینی برای بوستر ترمز پیدا کنند.

## تعلیق:

با توجه به وزن بالا خودرو که بین ۲/۵ تا ۳ تن است، باید سیستم تعلیق قوی به کار گرفته شود. در استفاده از سیستم تعلیق قوی متناسب با آن، باید لاستیک‌هایی با قطر زیاد به کار برده شود. این امر موجب افزایش ارتفاع سطح خودرو از سطح زمین می‌شود که استفاده را برای زائرین سخت می‌کند. به علت عدم وجود خودرویی با شرایط فنی و محدودیت مشابه در بین خودروهای داخلی، باید سیستم تعلیق جدیدی متناسب با خودروهای الکتریکی طراحی شود.

این پروژه تنها یک نمونه از پروژه‌هایی است که در حال حاضر در این پژوهشکده بر روی آن تحقیق و کار می‌شود و انبوهی از پروژه‌های مختلف در طی این سال‌ها از ابتدای تأسیس این مجموعه تاکنون انجام شده است. فعالیت‌هایی از این قبیل در ایجاد ارتباط میان صنعت و دانشگاه، که مسئله بسیار مهم و اساسی برای افزایش انگیزه و اشتغال‌زایی دانشجویان است، نقش مؤثری ایفا می‌کند که اگر دولت‌هایی که روی کار می‌آیند، به این مهم اهمیت داده و آن را جزء دستور کار خود قرار دهند، انقلابی در عرصه صنعت این کشور را شاهد خواهیم بود. همچنین اگر مطابق با گفته‌های رهبر معظم انقلاب به جوان‌ها و نخبه‌های این مملکت اعتماد کنیم و به آن‌ها ایمان داشته باشیم، قطعاً بر مشکلات اقتصادی نیز فائق خواهیم آمد و قدم خیلی بزرگی برای پیشرفت کشور خواهیم برداشت.

\*در پایان از جناب مهندس فرجادفر و کلیه کارکنان پژوهشکده هوا خورشید تشکر می‌کنم که در تهیه این گزارش ما را یاری رساندند.